



Combined Resource Organization in Multi-Resource Economies: A Historical Ethnography of the Jaf Tribe's Livelihood in Javanrud

Rouhollah Nosrati¹ | Daniel Mahmoudi²

1. Department of Anthropology, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran. E-mail: r.nosrati@ut.ac.ir

2. Corresponding Author, Department of Anthropology, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran.

E-mail: daniel.mahmoudi@ut.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received 26 August 2024
Received in revised form 29
September 2024
Accepted 10 March 2025
Published online 9 April 2025

Keywords:

Jaf Tribes,
Multi-resource Economy,
Nomadic Pastoralism,
Analytical-conceptual model,
Situational resources.

ABSTRACT

Objective: This research aims to critically reassess the theoretical frameworks used to classify nomadic-pastoral societies, which often rely on rigid, ideal-type categories such as "pure nomadism," "pure pastoralism," or "semi-nomadism." Through a historical ethnography of the multi-resource economy of the Jaf Tribal Livelihood in Javanrud, Western Kurdistan, in the pre-1960s, the study seeks to move beyond this reductionism and Typologys. It specifically examines the types of subsistence resources, the internal mechanisms of their organization, the role of socio-cultural dynamics, mobility, and the impact of power relations and gender on resource access and control.

Method: This study employs an exploratory approach based on the framework of historical ethnography and the anthropology of memory. The primary methodology involves deep interviews with elderly members of the Jaf community across 22 villages in the Javanrud region. Participants were selected purposively for their direct lived experience and historical memory of the period under study. The method uses narratives, oral histories, and spatial recollection to reconstruct the lived experience and socio-economic organization of the past. Analysing involved thematic classification and deep interpretation of these narratives, comparing accounts across different ecological zones and social positions to identify patterns and internal logics of resource combination and social structure.

Findings: The findings reveal a highly flexible and layered multi-resource economy organized around a dynamic, three-tiered system: I. Primary Resources: The main economic activities were complementary livestock farming and rainfed agriculture. These were deeply interconnected, Using straw in agriculture as fodder and manure as fertilizer. II. Supplementary Resources: This layer included activities like gathering wild plants, hunting, and fishing production of dairy products (butter, oil) and handicrafts. These activities provided essential support and diversification, with women playing a central role in their production. III. Situational Resources: These were crisis-dependent resources activated during environmental or political shocks. The most significant was acorn bread. Other situational resources included seasonal wage labor, and selling tree resin (from Pistacia). Crucially, resources could shift between these layers based on circumstances; for instance, agriculture could collapse from drought, making pastoralism the only primary resource and forcing a reliance on situational resources.

Discussion: The discussion critiques the limitations of traditional anthropological typologies for understanding economies like that of the Jaf. It argues for a fluid, context-dependent analytical model where resources are defined by their functional position within a socio-ecological system rather than by a fixed, inherent nature. The proposed three-layered model accounts for the dynamism and interchangeability of resources. This model aligns with and expands upon Philip Salzman's concept of "multi-resource nomadism" but places greater emphasis on the situational and gendered dimensions of resource use. The findings demonstrate that the Jaf economy was a complex, adaptive system where ecological constraints, political structures, kinship networks, and gender relations collectively shaped resource organization.

Conclusion: This study concludes that the multi-resource economy of the Jaf Tribes of Javanroud was a complicated, resilient system characterized by flexibility, diversification, and the strategic mobility of resources across three interactive layers. The research challenges the adequacy of classic anthropological dichotomies and proposes a new analytical-conceptual model for understanding similar "in-between" societies. This model emphasizes the situational, relational, and gendered nature of resources, highlighting their capacity to shift layers in response to environmental, political, and economic pressures. This framework provides a tool for analyzing economic organization, social change, and resilience strategies in nomadic-pastoral-peasant communities beyond the specific case study, moving towards a more dynamic and accurate understanding of their complex livelihoods.

Cite this article: Nosrati, R., Mahmoudi, D. (2025) Combined Resource Organization in Multi-Resource Economies: A Historical Ethnography ... *Sociological Review (Social Science Letter)*, 32 (1), 377-409.

DOI: <http://doi.org/10.22059/JSR.2025.392907.2038>

© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <http://doi.org/10.22059/JSR.2025.392907.2038>



سازمان‌دهی ترکیبی منابع در اقتصادهای چندمنبعی: اتنوگرافی تاریخی معیشت عشایر جاف در جوانرود

روح‌اله نصرتی^۱ | دانیال محمودی^۲

۱. استادیار گروه انسان‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: r.nosrati@ut.ac.ir
 ۲. نویسنده مسئول، فارغ التحصیل کارشناسی ارشد انسان‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: daniel.mahmoudi@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۶/۰۵ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۷/۰۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۲۰ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۱/۲۰ کلیدواژه‌ها: عشایر جاف، اقتصاد چندمنبعی، کوچ‌نشینی دامداری، الگوی مفهومی-تحلیلی، اتنوگرافی تاریخی، منابع موقعیتی	این مقاله با تمرکز بر بازاندیشی در سازمان‌دهی منابع در جوامع دامدار، کشاورز و نیمه‌کوچ‌نشین منطقه جوانرود، چارچوب و الگویی چندلایه برای تحلیل اقتصادهای چندمنبعی ارائه می‌دهد. برخلاف رویکردهای کلاسیک که در پی تعیین ساختار غالب معیشت یا شیوه تولید هستند، این پژوهش نشان می‌دهد که معیشت در این جوامع به صورت پویا میان منابع اصلی، مکمل و موقعیتی سازماندهی می‌شود؛ منابعی که نه صرفاً بر اساس کارکرد اقتصادی، بلکه بر پایه تأثیرات متقابل میان جایگاه، بوم‌شناسی، روابط خویشاوندی و سازوکارهای قدرت تعریف می‌شوند. روش تحقیق این پژوهش یک مردم‌نگاری تاریخی مبتنی بر سنت شفاهی است و داده‌ها از طریق مصاحبه‌های انفرادی و گروهی با سالمندان ۲۲ روستا در منطقه جوانرود گردآوری شده‌اند. این مقاله با کنارزدن دوگانه‌های دامدار/کشاورز، تولید/مصرف و دولت/قبیله، الگویی تحلیلی-مفهومی برای فهم اقتصاد جوامع مشابه و تحلیل معیشت در بستر تاریخی و اجتماعی ارائه می‌دهد که چشم‌اندازی موقعیت‌محور، انعطاف‌پذیر و بافت‌مند از معیشت ترسیم می‌کند. این الگو مفهوم کوچ‌نشینی/دامداری و دهقانی را از حالت یک نوع جامعه به یک منطق مواجهه با منابع تعبیرپذیر می‌کند و کوچ‌نشینی را شکلی از سازمان‌یابی اقتصادی-اجتماعی تصویر می‌کند که در آن منابع، موقعیتی، متحرک و وابسته به بافت و موقعیت عمل می‌کنند. این الگو تلاشی است برای شناخت منطق درونی اقتصاد معیشتی، پویایی منابع و رابطه‌ی ساختاری آن‌ها با قدرت، زیست‌بوم، جنسیت در شرایط تاریخی خاص می‌پردازد.

استناد: نصرتی، روح‌اله؛ محمودی، دانیال (۱۴۰۴). سازمان‌دهی ترکیبی منابع در اقتصادهای جوامع چندمنبعی: اتنوگرافی تاریخی... مطالعات جامعه‌شناختی (نامه علوم اجتماعی سابق)، ۳۲ (۱)، ۳۷۷-۴۰۹.

DOI: <http://doi.org/10.22059/JSR.2025.392907.2038>



© نویسندگان.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

مقدمه

"ما فلاح بودیم، دامدار بودیم، شکارچی بودیم و ون چین بودیم"، «امین» از روستای مزران چنین می گوید. در همان حال، «اشرف» از روستای زلان توضیح می دهد که "زنان هزارتا کار می کردند: گلیم می بافتن، پنبه می ریسیدن، بچه بزرگ می کردند... کار اونا چهار فصل بود" و محمدمتقی از روستای زیران به یاد می آورد که چگونه نان بلوط در زمان قحطی ما را از مرگ نجات داد: "اگر گندم تموم میشد با نان بلوط زنده می موندیم"؛ و فتاح از روستای سفیدبرگ معتقد است که: "گاهی که از زمین کشاورزی می موند رو با گیاه قاطی می کردیم و به دامها می دادیم و فضولات حیوانی رو برای کود همون زمین استفاده می کردیم." این روایت های پراکنده، که از مصاحبه های عمیق با عشایر جاف در روستاهای شهرستان جوانرود گردآوری شده اند، گزاره ها و تکه پاره های حافظه هستند که یک شیوه معیشتی در گذشته مردمان این مناطق را نشان می دهند. چنین خاطرات و روایت هایی، هنگامی که در کنار یکدیگر قرار می گیرند، نه تنها تصویری زنده از تجربه های زیسته ارائه می دهند، بلکه می توانند روایت های تاریک و پنهان زندگی را به تصویر کشند و نشان دهند چگونه روایت های تکه تکه می تواند در تضاد یا در امتداد رویکردهای نظری فهم شود.

ورود به میدان پژوهشگر میدانی را با اشکال مختلفی از سازماندهی منابع از زبان مشارکت کنندگان مواجه کرد که تحلیل و طبقه بندی این جوامع را دشوار می نمود و روستاها و جوامع آن دوره را که در ادبیات پیشین حضور داشتند تحت نام های متفاوت و یا ترکیب های متفاوت دسته بندی می کرد. روستای مزران باید دامدار، کشاورز، شکارچی یا گردآورنده یا ون چین تعریف می شد. اگر براساس سازمان اجتماعی دسته بندی می شد، بعضی باید قبیله ای، دهقان یا روستایی تعریف می شدند یا اگر براساس تحرک دسته بندی می شدند نیمه-کوچ نشین، کوچ نشین و یا کوچرو فصلی تعریف می شدند. اگر ترکیبات متفاوتی داشتند؛ باید دوباره هر مفهوم به مفهومی دیگر پیوند زده می شد، دامداران دهقان، دامداران قبیله ای، دامداران نیمه-کوچرو یا کشاورزان قبیله ای و غیره. این ترکیبات هرچه بیشتر درک این جوامع را و شناخت شیوه برخورد با منابع را دشوار می کرد. این پیچیدگی ها از پیچیدگی خود این جوامع نشأت می گرفت زیرا که در دوره ای که به مرور این جوامع ساکن شده بودند در نسبت های متفاوتی میان بوم شناسی، محیط، سازمان اجتماعی، سازمان سیاسی، شیوه معیشت، منابع گوناگون، شیوه تولید و غیره شکل گرفته بودند. جز سازمان اجتماعی مشابه دو عنصر دیگر در زیست مردمان آن دوره نقشی محوری در بر ساخت نظری ترکیب های متفاوت ایفا می کرد که یکی به الگوهای حرکتی این جوامع در نسبت با استخراج منابع و دیگری به شیوه ای تولیدی برپایه منابع استوار بود. بدین ترتیب سعی در بازبینی دوباره مطالعات و ادبیات انسان شناسی شد تا همزمان که منابع و تحرک در میدان مورد نظر را می کاود به همان نسبت ادبیات و چشم اندازهای نظری را نیز بازبینی کند.

در مطالعات انسان شناسی درباره کوچ نشینی^۱ و دامداری^۲ که ابتدا تحت تأثیر دیدگاه های سنت کارکردگرایی-ساختاری بریتانیایی بود، تا حدودی دامداران را در یک متافیزیک دوگانه پاکی و آلودگی در نسبت با جوامع دیگر می دانستند و با چارچوب بوم شناختی بود که جوامع دامدار را در قالب الگوهای ثابت و آنچه دیکسون-هادسون آن را کلیشه های رمانتیک^۳ می خواند که دامداران را با یک رویکرد اگزوتیک^۴ به تصویر می کشید (Goldschmidt, 1971, 1979: 15-28; Dyson-Hudson & Dyson-Hudson, 1980). این رویکردها بر عوامل طبیعی، نیازهای زیستی، و بسته بودن نظام های اقتصادی محلی تأکید داشتند و تحرک دامداران را به عنوان

1 Nomadism

2 Pastoralism

3 Romance stereotypes

4 Exotic

واکنشی طبیعی به کمبود منابع در چارچوب کلی تمرکز موضوعی بر مفهوم کمبود^۱ در نظر گرفته می‌شد. در نتیجه، بسیاری از پیچیدگی‌های اجتماعی، تاریخی و سیاسی این جوامع نادیده گرفته می‌شدند.

مفهوم «کوچ‌نشینی چندمنبعی»^۲ که سالزمن بر پایه مطالعه موردی بلوچ‌های یاراحمدزهی و گمشادزهی در فلات سرحد در بلوچستان پیشنهاد می‌کند، تلاشی است در جهت برهم‌زدن چارچوب‌های پیش‌ساخته‌ای که تحرک را به دامداری و دامداری را به کوچ‌نشینی گره می‌زنند. او همچون هادسون-دایسون به جای آن که کوچ‌نشینی را مترادف با دامداری بداند، آن را به‌مثابه الگویی از حرکت تعریف می‌کند که می‌تواند در خدمت بهره‌برداری از انواع گوناگون منابع باشد؛ از جمله کشت خرما، غله‌کاری و باغبانی، شکار و گردآوری، غارت، و حتی فروش نیروی کار در میان کوچ‌نشینان طایفه گمشادزهی و شهنوازی. چنین تعریف مفهومی، امکان آن را فراهم می‌آورد که دامداری را به‌عنوان شیوه‌ای در پیوند با طیفی از درجات تحرک از سکونت کامل تا حرکت دائمی درک کنیم و کمبود را چنان درک کند که کمبود منابع در هر بخش تولیدی را به تولید در بخش دیگر بدل کند (Salzman, 1994, 1980, 1971). از نظر سالزمن، هر نوع آرمانی تنها ترکیبی از ویژگی‌های خاصی را نمایان می‌کند، ترکیب کوچ‌نشینان دامپرور^۳ تنها یکی از ترکیب‌های ممکن در میان مجموعه‌ای از الگوهای متنوع اقتصادی در سراسر جهان خواهد بود، نه نوعی کهن‌الگوی بی‌نقص^۴ (Salzman, 1972). رویکرد چندمنبعی سالزمن در تقابل با سنت مسلطی قرار می‌گیرد که اغلب تلاش در طبقه‌بندی کرده است که با تعمیم‌های ساختاری، جوامع دامدار یا کوچرو را بر حسب یک منطق پایه‌ای (معمولاً دام به‌مثابه سرمایه یا منبع سرمایه و منبع تغذیه و کوچ به عنوان تحرک) سامان دهد (Lees & Bates, 1974; Salzman, 1980). بعضی از محققان نیز همچون رادا و نویل دایسون-هادسون یا گارث‌ویت نیز بر مبنای نسبت میان دام، مرتع، تحرک و مدیریت خانوادگی، الگوهای معیشتی را تحلیل و تفسیر کرده‌اند و تنوع منابع را نیز مفروض دانسته‌اند. اما متأسفانه نتوانسته‌اند چشم‌انداز چندوجهی از منابع را در تحلیل‌هایشان به شکلی عمیق صورت‌بندی کنند (Dyson-Hudson & Dyson-Hudson, 1980; Garthwaite, 1978) سالزمن باور دارد که گله‌داری^۵، کشاورزی، تجارت، غارت، صنایع خانگی، قاچاق و حمل‌ونقل بخش مهمی از فعالیت‌های اقتصادی این جوامع هستند. این فعالیت‌ها ممکن است در مکان‌های ثابت (بازارها) انجام شوند و ریتم‌های فصلی خود را داشته باشند و بخشی از یک اقتصاد خرد منطقه‌ای پیچیده را شکل دهند (Salzman, 1980).

با وجود نوآوری نظری سالزمن و تاثیرگذاری بی‌مانند بر مطالعات کوچ‌نشینی و دامداری، آثار او به‌ندرت به شکل‌گیری یک سنت نظری منسجم یا سنت تحلیلی فراگیر برای مطالعات پس از خود در حوزه‌های انسان‌شناسی و قوم‌باستان‌شناسی منجر شد. در بسیاری از تحقیقات همزمان و پس از او نیز، گرچه به چندمنبعی‌بودن اشاره می‌شود، اما این اشاره‌ها صرفاً توصیفی از تنوع منابع بدون بسط تحلیلی بودند و در مواردی نیز حتی بازگشتی به همان چارچوب‌های نظری پیشا‌سالزمنی دیده می‌شود (Tapper, 2002; Ahmed, 1981; Berman, 2023; Potts, 2014). نظریه‌پردازی قرار گیرد، گاه صرفاً به‌عنوان یک ویژگی فرعی بر ابعاد اصلی اقتصادی ذکر می‌شود (Khazanov, 1984). این سرنوشت، نشان‌دهنده فاصله‌گیری مطالعات کوچ‌نشینی و دامداری از یک امکان نظری مهم است که می‌توانست مطالعه معیشت‌های متنوع و انعطاف‌پذیر را به شکل ژرف‌تری سامان دهد؛ چنانکه آرنسون چند دهه پیش نیز به پژوهشگران این حوزه

1 Scarcity

2 multi-resource nomadism

3 pastoral nomadism

4 Archetype

5 Herding

توصیه می‌کند که "تصویر کوچ‌نشین محض که تنها معطوف به دسترسی به علف و تمرکز بر دام است، باید کنار گذاشته شود" (Aronson, 1980: p. 173). در چنین شرایطی، بررسی تجربه زیسته جوامع عشایری جاف در جوانرود برای فراتر رفتن از این اشکال آرمانی و تقلیل‌دهنده فرصتی فراهم می‌کند تا این شکاف میان نظریه و میدان پر شود و ابعاد کمتر دیده‌شده‌ی اقتصاد چندمنبعی به‌طور دقیق‌تر آشکار گردد و بازاندیشی در بنیان‌های نظری از خلال مطالعه کوچ‌نشینی و دامداری از چشم‌انداز خود کوچروان و دامداران باشد؛ بازاندیشی‌ای که می‌تواند امکان فهم پویایی‌های اقتصادی و اجتماعی این جوامع را فراهم آورد و چشم‌اندازی جدید را پیشنهاد دهد. چارچوب مورد نظر به دنبال آن است که ساختارهای درونی، پویایی‌های شبکه متنوع منابع را در نسبت با شرایط تاریخی و نهادی خاص در یک محدوده مشخص را تحلیل کند. ضرورت این پژوهش در نیاز مبرم به بازنگری مجدد از نظریات پیشین و طبقه‌بندی و مفهوم‌پردازی بر این اساس ریشه دارد که بتواند بافتارهای اقتصادی، اجتماعی و بوم‌شناختی جوامع کوچ‌نشین/دامدار/دهقان^۱ را، نه به عنوان بازمانده‌هایی از الگوهای معیشتی یکدست، بلکه به عنوان ساختارهایی از نظر درونی زنده، انعطاف‌پذیر و تعامل‌گرا فهم کند؛ ساختارهایی که از خلال جنبه‌های غیرمادی، شرایط تاریخی، تغییرات اقتصادی، فشارهای زیست‌محیطی و تعاملات نهادی شکل می‌گیرند و بازتولید می‌شوند.

بر همین اساس این پژوهش با طبقه‌بندی مجدد منابع و بازتعریف تحرک به دنبال پاسخ به این پرسش اساسی است که سازماندهی منابع در اقتصادهای چندمنبعی بر چه اصولی استوار است و این جوامع چه پاسخی در برابر نوسانات محیطی و سیاسی را ارائه می‌دهند؟ با شناخت و تدقیق در پرسش حیاتی یادشده، پرسش‌های فرعی‌تر را می‌توان این‌چنین صورت‌بندی کرد: اقتصاد چندمنبعی در جامعه عشایری جاف جوانرود در دوره پیش از اصلاحات ارضی متشکل از چه نوع منابع معیشتی بوده و این منابع چگونه در کنار یکدیگر عمل می‌کرده‌اند؟ چه سازوکار درونی بر سازماندهی، توزیع و مدیریت این منابع اقتصادی حاکم بوده است و پویایی‌های اجتماعی-فرهنگی (از جمله مناسبات قدرت، ساختار خویشاوندی و دانش بوم‌شناختی) چه اثری بر این سازوکارها داشته‌اند؟ تحرک (کوچ، جابه‌جایی فصلی و مهاجرت) چه نقش و کارکردی در این اقتصاد چندمنبعی داشته و چگونه برای تنظیم منابع و روابط اجتماعی به کار می‌رفته است؟ و در نهایت روابط قدرت و تفاوت‌های جنسیتی چگونه دسترسی به منابع، کنترل بر آنها و سهم افراد را شکل می‌داده است؟

چارچوب نظری و پیشینه پژوهش

در تحلیل مناسبات اقتصادی و سازمان اجتماعی جوامع کوچ‌نشین دامدار، چارچوب نظری غالب در انسان‌شناسی طی دهه‌های گذشته عمدتاً متکی بر تمایزهای سه‌گانه‌ای از جوامع چون کوچ‌نشینی، دامداری و دهقانی بوده است؛ به این معنا که نوع این جوامع را می‌توان به یکی از این سه دسته یا ترکیب‌هایی از این سه نسبت داد. با این حال، داده‌های تجربی به‌ویژه از خاورمیانه، آسیای مرکزی، و آفریقای شمالی نشان داده‌اند که این طبقه‌بندی‌های صلب نه‌تنها قابلیت توصیف واقعیت پیچیده منابع، تحرک، و سازمان اجتماعی این جوامع را ندارند، بلکه در بسیاری از موارد، به تحریف یا حذف ابعاد کلیدی از واقعیت اجتماعی در زندگی اقتصادی منجر می‌شوند. مفاهیمی که بیش از آنکه بازتاب‌دهنده واقعیت باشند، بازنمودهایی آرمانی هستند که از منظری تک‌منبعی، غیرتاریخی و اقتصادگرا بر جوامع حاشیه‌ای نگاه می‌کنند (Garthwaite, 1978; Salzman, 1971, 1972).

۱ منظور از دهقان، جوامع دهقانی نیست، بلکه برخی ویژگی‌های جوامع دهقانی در جوامع دامدار یا کوچ‌نشین؛ از جمله زراعت، اسکان و رابطه با بازار و ازین دست ویژگی‌ها است.

دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی شاهد تغییرات قابل توجهی در مطالعه‌ی کوچ‌نشینی و دامداری بود که با افزایش توجه به موضوعاتی چون مشارکت زنان، رد فزاینده‌ی ساختار-کارکردگرایی بریتانیایی، علاقه به اطلاعات اتیک و امیک، پیچیدگی در به‌کارگیری نظریه‌ی بوم‌شناختی و نگرانی نسبت به تغییرات اجتماعی و تأثیرات دولت‌ها افزایش یافت. این تحولات، تنوع عظیم در استراتژی‌های مدیریت گله، سازمان اجتماعی، و تعاملات با گروه‌های خارجی را آشکار کرد و نشان داد تلاش‌ها برای تعمیم درباره‌ی دامداران چه از نظر ساختار درونی و چه رابطه با جهان پیرامونی ارزش محدودی دارند، زیرا دامداری شامل پاسخ‌های مشروط به متغیرهای محیط فیزیکی و اجتماعی است. با انتقاد دایسون-هاسون مطالعات به سمت درک جوامع دامداری مبتنی بر فرایندهای پویا و سازگاری‌های خاص در دامداری و شکلی از انسان‌شناسی بوم‌شناختی در حرکت بود (Fratkin, Roth, & Galvin, 1994). مطالعات پیشین نیز نقش زنان را نادیده می‌گرفتند و بر حوزه‌های مردسالارانه مانند سیاست و مدیریت دام‌های بزرگ تمرکز داشتند (Dupire, 1962). برای مثال، نقش زنان در قبل از دهه ۱۹۷۰م در میان زنان بویراحمد و فولانی‌های^۱ آفریقای غربی و ماسایی‌های^۲ شرق آفریقا، به فروش شیر، کار خانگی و همکاری محدود می‌شد؛ بازنمایی مشخصی که بعدها حتی به ورود جنسیت به تحلیل منابع اقتصادی وارد شد (Fazel, 1977; Dahl, 1987; Peters, 1978). ورود جنسیت به تحلیل‌های اقتصادی و اجتماعی در دو دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ سبب شد که نقش زنان در تولید، تصمیم‌گیری، و مدیریت منابع بیش‌ازپیش مورد توجه قرار گیرد و نشان داده شد که فعالیت‌های اقتصادی زنان بخشی جدایی‌ناپذیر از نظام دامداری و کوچ‌نشینی است (Ahmed, 1981; Beck, 1978; Huang, 2009). تغییراتی این چنین سبب بازاندیشی عظیمی در این مطالعات شد، که دامداری را نه یک نظام بسته، بلکه یک سازوکار انعطاف‌پذیر و متنوع در پاسخ به شرایط پیچیده سیاسی، اقتصادی و زیست‌محیطی تلقی کرد (Dyson-Hudson & Dyson-Hudson, 1980).

ادبیات بسیار غنی و پرباری درباره جوامع کوچ‌نشین و دامدار به وجود آمد (مخصوصاً در مطالعه سیستم‌های دامداری آفریقا) و شیوه‌های متنوع معیشتی آنان به یک حوزه فعال و بنیادین در انسان‌شناسی بدل شد (Fratkin, Roth, & Galvin, 1994). با وجود این توجه و ادبیات گسترده، چارچوب‌های نظری مسلطی که تاکنون برای فهم این جوامع به کار رفته‌اند، اغلب به شکلی نابسندگی شکل گرفته‌اند. مفاهیمی چون «کوچ‌نشینی ناب^۳»، «دامداری ناب^۴»، «نیمه‌کوچ‌نشینی^۵»، یا «بیلاق و قشلاق کردن یا کوچ فصلی^۶» گرچه از آن گذاری زده شد؛ اما بسیاری از این جوامع در طبقه‌بندی‌های مختلف گنجانده می‌شد و تنوع پیچیده استراتژی‌های معیشتی و الگوهای تحرک مانعی جدی برای درک روابط پویا، چندوجهی و متداخل منابع در زندگی روزمره جوامع کوچ‌نشین و دامدار به‌شمار می‌رفتند (Salzman, 1972: p. 67). این مسئله هنگامی بغرنج‌تر می‌شد که پژوهش‌ها بر اساس دوگانگی‌های تحلیلی چون دامداری/کشاورزی، سکونت/تحرک، قبیله‌ای/دولتی یا معیشتی/بازاری نوع‌شناسی^۷ می‌شدند. چنانچه فیلیپ سالزمن (۱۹۸۰) نشان می‌دهد، اصطلاحات تحلیلی رایج در مطالعه عشایر اغلب بازتاب‌دهنده سردرگمی مفهومی گسترده‌ای‌اند که ناشی از تقلیل پیچیدگی‌های واقعی به انگاره‌های انواع آرمانی^۸ است (Salzman, 1972; Jacobs, 1965). برای نمونه در تعریف کلاسیکی که کروبر از دهقان ارائه می‌دهد "آن‌ها بخشی از یک طبقه اجتماعی در درون جمعیت بزرگ‌تری هستند که معمولاً شامل مراکز شهری نیز می‌شود... آن‌ها جامعه‌هایی ناقص با فرهنگ‌هایی ناقص‌اند." او همزمان دامداران حقیقی را "... افرادی که معیشت خود را به طور

1 Fulani

2 Maasai

3 Pure nomadism

4 Pure pastoralism

5 Semi-nomadism

6 Transhumance

7 Typology

8 Ideal type

کامل از گله‌هایشان تأمین می‌کنند بدون اینکه برای زراعت مستقر شوند.^۱ تعریف می‌کند. این نکته چشم‌انداز آرمانی نسبت به اشکال جوامع را در دهه‌های پیش از دهه هفتاد می‌تواند به خوبی نشان دهد (Kroeber, 1948, p. 284&277).

در ادبیات انسان‌شناسی، مفاهیم «کوچ‌نشینی دامداری»^۲، «دامداری کوچ‌نشینی»^۳، «دامداران قبیله‌ای»^۴ و «دهقانان دامدار»^۵ همواره از محورهای بحث برانگیز و دارای ابهام بوده‌اند که در تقاطع میان منبع، تحرک، سازمان اجتماعی و سیاسی قرار می‌گیرند (Salzman, 1971, 2004; Manz, 2021). این مفاهیم و نام‌گذاری‌ها هر یک به گونه‌ای خاص به نسبت میان تحرک و شیوه بهره‌برداری از منابع اقتصادی، سازمان سیاسی و خویشاوندی می‌پردازند و از این حیث، ابزارهای تحلیلی مهمی برای فهم پیچیدگی‌های زندگی کوچ‌نشینان، دامداران و دهقانان و مخصوصاً قبایل در جوامع معاصر و تاریخی محسوب می‌شوند (Dyson-Hudson & Dyson-Hudson, 1972, 1980). که درباره نامگذاری نیز نمیتوان به بعضی منابع مطالعاتی اطمینان داشت زیرا به گفته تاپر اصطلاحات بسیار سیالی از جمله "قبیله؟ تیره؟ کوچ‌نشین دامدار؟ شبه‌نظامی؟ گروهی از دهقانان؟" را ارائه می‌دهند (Tapper, 1997: p. 75). در ساده‌ترین تعریف، کوچ‌نشینی دامداری اشاره به الگویی از زندگی دارد که در آن معیشت بر دام استوار است و تحرک نقش بنیادینی در دسترسی به منابع بازی می‌کند (Salzman, 2004). سالزمن نیز میان مفاهیم کوچ‌نشینی و دامداری تمایز مفهومی قائل می‌شود و تأکید می‌کند که این دو، مفاهیم مستقل متمایز از یکدیگر باید فهم شوند بدین صورت که: کوچ‌نشینی نوعی حرکت برای استخراج منابع است و دامداری شیوه‌ای از تولید بر اساس حیوانات اهلی (Salzman, 2004 1971: p. 185). از این منظر، کوچ‌نشینی دامداری تنها یکی از ترکیب‌های ممکن میان انواع تحرک و منابع اقتصادی به‌شمار می‌رود. دایسون-هادسون استدلال می‌کند که مفهوم کوچ‌نشین ضعیف و مانع تحلیل است، زیرا دو پدیده متناقض تحرک فضایی و پرورش دام را ترکیب می‌کند. او پیشنهاد می‌کند که توسعه دو الگوی مجزا "الگوی گله‌داری"^۶ (برای پرورش دام/دامداری) و یک "الگوی تحرک فضایی"^۷ (برای حرکت/کوچ‌نشینی) سودمندتر است (Dyson-Hudson & Dyson-Hudson, 1980: p. 14-26). اسپورن (۱۹۷۳) و حتی خود دایسون-هادسون (۱۹۸۰) نیز دامداری را اقتصادی چندمنبعی و تطبیق‌پذیر می‌دانند که معمولاً با کشاورزی، شکار، تجارت و فروش نیروی کار ترکیب می‌شود؛ برای مثال، مطالعه‌ای میان‌رشته‌ای در منطقه نونوا^۸ در آند پرو^۹ نشان داد که نظام باغداری، دام‌پروری و مبادله منطقه‌ای این مردم ساختاری بهینه از نظر مصرف و تولید انرژی دارد و یک سیستم یکپارچه را خلق کرده است (Thomas, 1976)، یا در میان توارق در صحرای بزرگ آفریقا، اقتصاد ترکیبی از دامداری و تجارت کالا است که به واسطه جابجایی‌های مرزی شکل سیالی به خود می‌گیرد و فولانی‌های غرب آفریقا، به دامداری متحرک و مبادله با کشاورزان وابسته‌اند. آنچه روشن است این است که دام‌ها نقش اصلی را میان منابع ایفا می‌کنند؛ تا جایی که سالزمن دام را منبع "سرمایه" معرفی می‌کند و دایسون-هادسون نیز استدلال می‌کند که دام در این جوامع نه تنها منبع معیشت، بلکه شکل اصلی سرمایه است، و تحرک درون‌زا و راهبردی برای مدیریت منابع ناپایدار به حساب می‌آید (Dyson-Hudson & Dyson-Hudson, 1980). تفاوت‌های عمده‌ای در نهادهای اجتماعی-سیاسی میان دامداران خالص و نیمه‌دامدار وجود دارد که بر نحوه استفاده از دام تأثیر می‌گذارد (Salzman, 2004). دامداران خالص معمولاً برابری طلب‌تر و فاقد ساختارهای سیاسی متمرکز و نظام‌های طبقاتی هستند، در حالی که دامداران

1 Pastoral Nomadism

2 Nomadic Pastoralism

3 Tribal Pastoralists

4 Peasant Pastoralists

5 Herding Model

6 Spatial Mobility Model

7 Nunhua

8 Andes of Peru

نیمه‌دامدار دارای نهادهای اجتماعی-سیاسی پیچیده‌تر و سازمان‌یافته‌تری‌اند. روابط خویشاوندی و شبکه‌های همکاری در میان نیمه‌دامداران قوی‌تر و منسجم‌تر است. همچنین، در جوامع کاملاً دامدار، سکونتگاه‌ها موقت و خانواده‌ها هسته‌ای‌اند؛ و پیوندهای دوستی یا سنی از پیوندهای خانوادگی اهمیت بیشتری دارند (Jacobs, 1965).

از سوی دیگر، تمایز میان دامداری قبیله‌ای و دهقانی، و نیز میان کوچ‌نشینی آزاد و وابسته به دولت، ابعادی سیاسی و ساختاری به این مفاهیم می‌دهد. سالزمن (۲۰۰۴) در تفکیک میان دامداران قبیله‌ای و دهقانان دامدار بر نقش ساختارهای دولتی تأکید دارد که دامداران قبیله‌ای با اتکا بر نهادهای اجتماعی خودمختار و شبکه‌های خویشاوندی، تحرک و کنترل بر منابع را حفظ می‌کنند، در حالی که دامداران دهقانی، که درون ساختار دولت ادغام شده‌اند، وابستگی بیشتری به بازار، بوروکراسی و منابع رسمی دارند (Salzman, 2004; Ansari-Renani, 2013). در این الگو، حرکت اغلب محدود شده یا تابع الزامات سیاسی است و منابع اقتصادی نیز از کنترل مستقیم خارج می‌شوند. همچنین مفهوم "کوچ‌نشینی دهقانی" به صورت تلویحی در گروه‌هایی بازتاب می‌یابد که گرچه هنوز تحرک دارند، اما در اقتصاد سیاسی دولت‌محور جای گرفته‌اند و بخش قابل توجهی از تولید یا بازتولید معیشتی آنان از طریق بازار، کار مزدی یا سیاست‌های دولتی تنظیم می‌شود (Garthwaite, 1978; Bates, 1971). بررسی تفاوت میان گروه‌های قبیله‌ای و دهقانی، میان جوامع مستقل و تحت سلطه دولت، یا میان دامداران بخش‌بندی‌شده و سلسله‌مراتبی، نشان می‌دهد که الگوی ترکیب منابع، میزان تحرک، و نحوه دسترسی به منابع به‌شدت وابسته به ساختارهای سیاسی است. برای مثال، دامداران قبیله‌ای بخش‌بندی‌شده^۱ مانند نوئر^۲ یا سومالیایی‌ها^۳ یا حتی در رئیس‌سالاری‌های قبیله‌ای^۴ همچون باصری‌ها^۵ دارای دسترسی مستقیم‌تر و انعطاف‌پذیرتری به منابع‌اند، در حالی که دامداران دهقانی مانند یورک‌های ترکیه^۶، کوماچی‌های کرمان^۷ یا بعضی ترکمن‌های یوموت^۸، که در ساختارهای دولتی ادغام شده‌اند، با محدودیت‌هایی مواجه‌اند که استراتژی‌های اقتصادی آنان را شکل می‌دهد (Salzman, 2004).

اسپونر (۱۹۸۰) برای بازتعریف بنیادین مفهوم «کوچ‌نشینی»، استدلال می‌کند که کوچ‌نشینی نه یک «نوع جامعه» مجزا، بلکه ویژگی بوم‌شناختی-فرهنگی است (Spooner, 1973). با تمرکز بر تنوع چشمگیر گروه‌های عشایری خاورمیانه، او تفاوت‌های عمده‌ای را در بوم‌شناسی، سازمان اجتماعی و بهره‌برداری چندمنبعی برجسته می‌سازد و تأکید می‌کند که هیچ ساختار اجتماعی-سیاسی واحدی ذاتی کوچ‌نشینی نیست. او به بررسی رابطه پیچیده و دوگانه کوچ‌نشینان و دهقانان می‌پردازد: از سویی وابستگی متقابل تاریخی و تبادل جمعیتی و از سوی دیگر شکاف ایدئولوژیک عمیق و پایدار. اسپونر با تأکید بر ذات متحرک و انعطاف‌پذیر جوامع کوچ‌نشین؛ نتیجه می‌گیرد که کوچ‌نشینی اساساً یک راهبرد سازگاری بوم‌شناختی «چندمنبعی» است، نه مقوله‌ای جامعه‌شناختی؛ و هیچ ویژگی اجتماعی قابل پیش‌بینی واحدی را نمی‌توان صرفاً از کوچ‌نشین بودن یک گروه استنتاج کرد، چرا که دامنه ساختارهای اجتماعی در جوامع کوچ‌نشین و غیرکوچ‌نشین هم‌پوشانی دارند و این ساختارها توسط عوامل بوم‌شناختی-اجتماعی و تاریخی خاص تعیین می‌شوند (Dyson-Hudson & Dyson-Hudson, 1980; Spooner, 1979). این رویکرد اسپونر نیز چشم‌اندازی عینی و یکی از عمیق‌ترین تلاش‌ها در صورت‌بندی مجدد این مفاهیم بوده‌است اما در یک رویکرد بوم‌شناختی پردازش شده است که امکان تقلیل در آن وجود دارد. در یکی از مهم‌ترین مواضع انتقادی نیز، طلال اسد با چشم‌اندازی نزدیک به مارکسیسم

1 Segmentary Tribal Systems

2 Nuer

3 Somali

4 Tribal Chiefdoms

5 Basseri

6 Yörük of Turkey

7 Komachi of Kerman

8 Yomut Turkmen

مشروعیت نظری مفاهیمی چون کوچ‌نشینی و دامداری را به‌عنوان «شیوه تولید» مستقل زیر سؤال می‌برد و آن‌ها را صرفاً فعالیت‌هایی مولد می‌داند که فاقد جایگاه تحلیلی در فهم ساختارهای تولیدی‌اند. از نظر او، تحلیل باید بر مناسبات قدرت و مالکیت متمرکز باشد، نه بر فنون تولید یا الگوهای معیشتی (Asad, 1978). در برابر این دیدگاه، فیلیپ سالزمن با تأکید بر اهمیت مفهومی کوچ‌نشینی و دامداری، آن‌ها را واجد نظم درونی، سازمان اجتماعی، و منطق اقتصادی خاص می‌داند. او استدلال می‌کند که حذف این مفاهیم نیز تقلیل‌گرایانه بوده و بر ظرفیت تحلیلی آن‌ها برای درک تنوع معیشت و قدرت در جوامع غیرکشاورز تأکید می‌کند. (Salzman, 1980)

همین نکته در مورد تحرک نیز صادق است. به جای آنکه تحرک را نوعی پاسخ به کمبود منابع (مانند خشکسالی یا چرای بیش از حد، یا افزایش تعداد دام‌ها در گله) تلقی کرد، می‌توان آن را بخشی از منطق تنظیم منابع، شبکه‌های وابستگی متقابل طوایف، و حتی ابزار قدرت و تمایز دانست. نمونه‌هایی مانند تحرک فصلی بختیاری‌ها (Garthwaite, 1978)؛ کوچ عمودی جاف‌ها برای تهیه علوفه دام گاهی بدون تحرک گله، یا جابه‌جایی اقتصادی عشیره‌ی همه‌وند^۱ برای مدیریت خراج و منابع تحت سلطه‌شان (Barth, 1953, 1956)؛ نشان می‌دهند که تحرک می‌تواند همزمان پاسخ یا راهبردی اقتصادی یا سیاسی باشد و یا حرکت توارق‌های^۲ صحرای بزرگ آفریقا برای باج‌گیری از کاروان‌ها یا حتی اجتناب از مالیات و سربازی اجباری برای یوموت‌های ترکمن^۳ می‌توان رجوع کرد (Spooner, 1971, 1980; Smith, 1978). در نتیجه، فهم تحرک به‌عنوان «پاسخ به فشارهای اکولوژیک» تا حدودی تقلیل‌گرایانه است (Oberling, 1974; Jacobs, 1965). از همین‌جاست که نیاز به بازاندیشی در مفاهیم «منبع» و «تحرک» برجسته می‌شود. تحلیل‌های رایج، منابع را اغلب بر اساس دسته‌بندی‌های ثابت از «دام»، «زمین»، «مرتع» یا «محصول» تعریف می‌کنند، اما آنچه مطالعات انتقادی اتنوگرافیک پیشین نیز به ما نشان می‌دهند، آن است که منابع نه تنها مادی‌اند، بلکه واجد ابعاد دیگری نیز هستند. برای نمونه، در مورد کوردستان جنوبی که بارث (۱۹۸۰) بررسی کرده است، دام تنها بخشی از یک ساختار اقتصادی پیچیده‌تر است که در آن مالکیت زمین، شبکه‌های خراج‌گیری، تشریفات و مناسبات قبیله‌ای، و حتی نمادهای مذهبی در تولید و توزیع ثروت نقش ایفا می‌کنند یا این تحلیل را می‌توان با مطالعه فعالیت‌های اقتصادی قرقیزهای پامیر^۴ در افغانستان که صرفاً دامدار هستند را نه به دلیل انتخابی دائمی بلکه به دلیل محدودیت‌های سیاسی در نتیجه بسته‌شدن مرزها دانست که پیش از آن به تجارت با کاروان‌ها نیز اشتغال داشتند (Barth, 1980; Dyson-Hudson & Dyson-Hudson, 1980). بدین‌ترتیب منبع به معنای صرفاً مادی آن ناکافی است و باید آن را در درون بستر نهادی و اجتماعی‌اش و در نسبت با دیگر منابع و استراتژی‌هایی در دیگر وجوه اقتصادی-اجتماعی بازتعریف کرد. این نکته را هنگامی می‌توان بهتر درک کرد که کوچ‌نشینان ساکن می‌شوند (Salzman, 1980; Bates, 1980).

بدین‌ترتیب، در ادبیات نظری انسان‌شناسی رویکردهای نظری متنوعی نسبت به اشکال مختلف این جوامع وجود دارد که بنابر نظر نگارندگان ابهامات وسیعی در این مطالعات ایجاد کرده است. چنان که از مطالعات پیشین برمی‌آید دامداران، کوچ‌نشینان و دهقانان معمولاً براساس چندین پایه مفهومی اقتصادی، بوم‌شناختی و سیاسی مفهوم‌پردازی شده‌اند. در واقع دامداری دهقانی بر دو نوع منبع اقتصادی (دامداری و کشاورزی) استوار است در حالی که کوچ‌نشینی دامدارانه براساس ترکیب مفاهیم اقتصادی و بوم‌شناختی؛ و تمایز دامدار قبیله‌ای و دهقانی در حضور و موجودیت سازمان سیاسی در ساختار کلی جوامع صورت‌بندی شده‌است. به همین دلیل تحلیل

1 Hamawand

2 Tuareg

3 Yomut Turkmen

4 The Pamir Kyrgyz

مفاهیم با تمرکز بر دو محور تحرک و منابع اقتصادی، امکان فهم تنوع، پویایی و تنش‌های موجود در زندگی دامداران/کوچ‌نشینان و دهقانان وابسته به این دو شکل قبلی را در بستری از مناسبات بوم‌شناختی، سیاسی و اقتصادی فراهم می‌آورد. برای بازسازی چارچوبی نظری که بتواند واقعیت جوامع متحرک و چندمنبعی را تبیین کند، گام نخست بازاندیشی در خود مفهوم «منبع» است. آنچه از مطالعه منابع پیشین قابل مشاهده است، آن است که منابع اقتصادی ترکیبی و واجد کارکرد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی‌اند. سالزمن (۱۹۸۰) در بحث خود درباره «کوچ‌نشینی چندمنبعی» نشان می‌دهد که منابعی مانند خرما، دام، و کارمزدی نه به‌صورت جداگانه بلکه در شبکه‌ای از وابستگی‌های متقابل تعریف می‌شوند؛ به‌گونه‌ای که دام بدون خرما نمی‌تواند نقش حمل‌ونقل را ایفا کند، و خرما بدون دام امکان بهره‌برداری اقتصادی ندارد، و هر دو در نبود درآمد کارمزدی قادر به تداوم نیستند. با این اوصاف او این فعالیت‌های چندگانه وابسته به هم را کمتر درباره گروه‌های ساکن و بیشتر به گروه‌های متحرک نسبت می‌دهد (Salzman, 1971, 1972).

فیلیپ سالزمن با طرح مفهوم «کوچ‌نشینی چندمنبعی» افق تازه‌ای در مطالعه جوامع دامدار و کوچ‌نشین گشود. او با فاصله گرفتن از چارچوب‌های دوگانه‌انگارانه‌ای چون دامداری/کشاورزی یا کوچ‌نشینی/سکونت، نشان داد که اقتصاد کوچ‌نشینان دامدار می‌تواند بر پایه‌ی شبکه‌ای از منابع متنوع و متداخل سامان یابد. این دیدگاه به‌طور بالقوه توانایی آن را داشت که الگوهای تحقیقاتی انسان‌شناسی را از سیطره‌ی تقلیل‌گرایی و مفاهیم نوع‌آرمانی که خود سالزمن آن را به نقد کشیده بود، رها سازد و به درکی بافت‌محور، چندلایه و منعطف از جوامع کوچ‌نشین و دامدار منتهی شود. چنین رویکردی، امکاناتی را فراهم می‌کند تا به جای گنجاندن گروه‌های انسانی در دسته‌بندی‌های ثابت، بر ویژگی‌های خاصی مانند نوع منبع، میزان تحرک، وابستگی زمانی، و پیوندهای نهادی تمرکز کرد و از این طریق به درکی انضمامی‌تر و بافت‌محورتر براساس تفسیرهای انسان‌شناختی دست یافت.

روش‌شناسی

پژوهش حاضر با هدف بازسازی درک انضمامی و تاریخی از نظام منابع و تحرک در جوامع متحرک منطقه جانورود، از رویکردی اکتشافی بهره می‌گیرد که در پی شناسایی ساختارهای پنهان در تجربه زیسته و حافظه جمعی افراد است. این طراحی اکتشافی تمرکز خود را بر بازنمایی غنای تاریخی، تنوع منطقه‌ای، و الگوهای فرهنگی در زمینه ترکیب منابع، تحرک و سازمان اجتماعی معطوف کرده است. چنین رویکردی در انسان‌شناسی با عنوان اتنوگرافی تاریخی براساس سنت شفاهی است که با نام اتنوگرافی حافظه شناخته می‌شود (Galloway, 2006; Sturtevant, 1966) به عبارتی مطالعه یک اجتماع در بستر زمان با تکیه بر حافظه، روایت، اسناد محلی، و قرائت‌های غیررسمی از گذشته (Carmack, 1971). انسان‌شناسی تاریخی در اینجا به مثابه روشی برای کشف و بازسازی "زیست‌جهان‌ها" عمل می‌کند، رویکردی که برخلاف سنت‌های کلان‌روایت‌محور، بر گسست‌ها، تفاوت‌ها و چندصدایی بودن حافظه تاریخی تأکید می‌کند و با استفاده از تاریخ شفاهی، تمرکز خود را بر کنش‌های معنایی و تنش‌های تاریخی؛ نه در وقایع و حوادث بلکه در سازماندهی زندگی معطوف می‌کند (Marshall, 1994; Medick, 1996).

در این پژوهش، ابزارهای گردآوری داده‌ها متنوع و کیفی‌اند، اما همه آن‌ها در جهت بازخوانی گذشته از زبان کنشگران محلی سامان یافته‌اند. از روایت‌پژوهی، برای بازسازی ساختارهای معنایی زندگی گذشته از خلال گفتار روزمره و بازگویی‌های تجربی یاری می‌جوید (Carmack, 1971). در اینجا، روایت نه فقط گزارش گذشته، بلکه بازنمایی‌ای از جهان اجتماعی را ممکن می‌سازد که در آن افراد تاریخ را به گونه‌ای بازگو می‌کنند که آن را زیسته‌اند (Galloway, 2006). از سوی دیگر، خاطره‌پژوهی به‌ویژه در گفت‌وگو با نسل‌های مسن، ابزار مؤثری برای کشف روابط دیرینه در فضای اجتماعی و اقتصادی فراهم می‌آورد؛ چرا که حافظه، بستر چرخش میان معنا و تجربه است (Sturtevant, 1966; Medick, 1996). مصاحبه‌های عمیق نیز برای کاوش در لایه‌های پنهان

تجربه‌های زیسته و بازسازی منطق اقتصادی و نهادی در گذشته مورد استفاده قرار گرفته‌اند. این مصاحبه‌ها در قالب گفت‌وگوهای آزاد اما هدایت‌شده انجام شده‌اند که در آن پاسخ‌گو نه تنها به پرسش‌ها پاسخ می‌دهد، بلکه خود روند گفتگو را شکل می‌دهد و روایتی از زندگی خود می‌سازد (Kaplan, 1991). در این چارچوب، از مفهومی به نام "باستان‌شناسی حافظه" بهره گرفته شده است؛ مفهومی که طی آن فضاها، اشیاء، مسیرها و عناصر مدفون در حافظه به‌عنوان دروازه‌هایی به جهان گذشته مورد واکاوی قرار می‌گیرند. از طریق بازبینی مسائل و موضوعات گذشته و عناصر مادی همچون چادرها، مراتع، مسیرهای کوچ، یا بناهای متروکه، حافظه فضایی افراد فعال شده و لایه‌های مغفول زندگی گذشته دوباره آشکار می‌شوند. این روش با تاریخ شفاهی تلفیق می‌شود تا فهمی چندوجهی از گذشته فراهم آورد؛ گذشته‌ای که نه تنها در حافظه بلکه در بدن، مکان و روایت دوباره متجسم می‌شود (Galloway, 2006).

افراد مورد مطالعه شامل گروهی از سالمندان ساکن در چندین محدوده بوم‌شناختی و روستاهای اطراف منطقه جوارنود در استان کرمانشاه بوده‌اند. گزینش مشارکت‌کنندگان با هدف پوشش تنوع حداکثری در تجربه‌های معیشتی، فضاها، بوم‌شناختی، محدوده‌های سیاسی عشیره جاف جوارنودی و پیشینه‌های تاریخی صورت گرفته است. تفاوت در بوم‌شناسی، اشکال کاربری زمین، میزان و انواع دسترسی به منابع، و تحرک در قالب کوچ و مهاجرت، ملاک‌هایی برای تنوع در مصاحبه‌های عمیق بوده‌اند. گزینش به‌صورت هدفمند انجام شده است؛ به این معنا که افرادی که به دلیل سن، موقعیت اجتماعی گذشته، یا حافظه تاریخی خود توان بازگویی معنادار تجربه‌ها و درک و تجربه‌ی حسی از موضوعات داشتند، به‌عنوان مشارکت‌کننده انتخاب شدند (Kaplan, 1991). روایت‌های افراد از طریق ۱۵ مصاحبه انفرادی و ۱۷ مصاحبه گروهی با نقش‌های متنوع (بزرگ خانوار، زن دامدار، ارباب و رعیت، چوپان، تاجر محلی، خوش‌نشین، دکان‌دار، روحانی، دختر کدخدا و غیره) استفاده شده تا تصویری جامع و چندصدایی از تجربه تاریخی ترسیم شود و از یادداشت‌برداری‌های دقیق و ضبط صدا در صورت اجازه مشارکت‌کنندگان استفاده شد.

یکی از مفاهیم کلیدی در این بخش تحلیلی «منبع موقعیتی» است؛ مفهومی که نه صرفاً بر پایه تحلیل نظری، بلکه در فرآیندی رفت‌وبرگشتی میان روایت‌های میدان و زبان تحلیلی انسان‌شناسی صورت‌بندی شده است. این مفهوم به منابعی اطلاق می‌شود که در شرایط بحرانی، فقر یا قحطی به‌طور موقت و ناپایدار فعال می‌شوند، اما معنای آن در زبان مشارکت‌کنندگان با واژگانی چون «واقعۀ»، «فشار» و «زمستان سخت» همراه بود و مضامینی چون قناعت، تدبیر و اطمینان‌خاطر را در خود داشت. مصاحبه‌ها در محدوده ۲۲ آبادی منطقه جوارنود انجام شدند، مشارکت‌کنندگان بارها از منابعی چون نان بلوط، نان گال، شکار و کار مزدی با عنوان‌های مختلف یاد کردند؛ برای نمونه، اشرف اهل روستای زلان ۷۰ ساله از طوایف رعایای مصطفی‌خان روایت کرد که در دوره کمبود گندم، برای جمع‌آوری بلوط به مناطق تحت سلطه رستم‌بیگی‌ها می‌رفته چون دابی پدرش از آن طایفه بوده است (اشرف، مصاحبه انفرادی ش ۱۷، روستای زلان). این روایت‌ها که ابتدا پراکنده و متضاد بودند، به‌تدریج از طریق بازبینی مکرر، مقایسه و بازآرایی نظری تحلیل شدند. در نتیجه، مفهوم «منبع موقعیتی» نه تنها به‌مثابه یک دسته‌بندی اقتصادی، بلکه شامل مضامین سیاسی، بوم‌شناختی و الگوهایی از دسترسی به منابع در جامعه گذشته بازتعریف شد.

تحلیل داده‌ها بر اساس بازخوانی دقیق روایت‌ها و مقایسه آن‌ها با یکدیگر انجام شده است. به‌جای طبقه‌بندی موضوعات از بیرون، تلاش شده تا الگوهای تکرارشونده در روایت‌ها کشف شوند؛ گرچه این داده‌ها به موضوع خاصی خلاصه نمی‌شود اما در این پژوهش به رابطه میان نوع منبع و زمان بهره‌برداری، شیوه تحرک و معنای آن، شیوه ترکیب منابع در شرایط بحرانی، و بازتاب تغییرات ساختاری که در تجربه زیسته حک شده پرداخته شده است. مقایسه میان مناطق با چشم‌انداز بوم‌شناختی متفاوت (کوهستانی، نیمه‌کوهستانی، دشت، جنگل و غیره) نیز انجام شده تا مشخص شود چگونه جغرافیا و بوم‌شناسی در شکل‌دهی به الگوی ترکیب منابع و تحرک نقش دارند. این مقایسه، صرفاً به سطح مادی محدود نمانده، بلکه شامل مقایسه در نظم زمانی روایت‌ها، نقش زنان در

ساختار منابع، و نسبت خانوار با قدرت سیاسی نیز می‌شود. بازه‌ی زمانی تحقیق در واقع پیش از اصلاحات ارضی سال‌های ۱۳۴۰ در منطقه جوانرود است که تحت سلطه‌ی بیگ‌های طایفه رستم‌بیگی از عشیره جاف جوانرود هستند. از سوی دیگر، در تحلیل روایت‌ها، به جای تمرکز بر صحت یا دقت تاریخی، تأکید بر بازسازی تجربه زیسته بوده است؛ یعنی فهمی از اینکه چگونه افراد گذشته را می‌زیسته‌اند، چه معناهایی به آن نسبت می‌دادند، و چگونه نظم معیشتی خود را در ذهن و حافظه‌شان بازتولید می‌کنند همچون حافظه جمعی در نویرها (Hutchinson, 1997). به این ترتیب، تحلیل در پی آن نبوده است که بازنمایی دقیقی از یک واقعیت واحد ارائه دهد، بلکه خواسته است تنوع روایت‌ها و چشم‌اندازها را به رسمیت بشناسد (Kaplan, 1991؛ Medick, 1996)؛ یعنی آن‌گونه که انسان‌شناسی تاریخی بر ناهمگونی حافظه و گسست‌پذیری سنت تأکید دارد و روایت تاریخی را فرآیندی میانجی‌گر و وابسته به زمینه فرهنگی-زبانی می‌داند و از خلال آن‌ها منطق‌های زیسته و بومی را بازمی‌شناسد و برآن شده است تا معنای امورات انسانی به‌مثابه محور تحلیل، در تعامل میان انسان، زمان، مکان، و روایت ساخته شود (Marshall, 1994). تمایز زمان روایت و زمان زندگی نیز در نظر گرفته شده است و سعی برآن شده که این دو مفهوم به یکدیگر نزدیک شوند تا حال اتنوگرافیک هرچه بیشتر تعدیل و حالتی ایستا و یخ‌زده در زمان خلق نشود.

این روش‌شناسی، که بر تلفیق تاریخ شفاهی، اتنوهیستوری و نوعی باستان‌شناسی حافظه استوار است، به‌ویژه برای مطالعه جوامعی که در حاشیه اسناد رسمی قرار داشته‌اند، حافظه تاریخی آن‌ها به‌صورت شفاهی انتقال یافته، و زندگی روزمره‌شان شکل گرفته است (Sturtevant, 1966؛ Galloway, 2006). در غیاب بایگانی‌های دولتی یا اسناد مکتوب دقیق و عدم همکاری نهادهای دولتی؛ این ابزارها امکان کشف الگوهای تاریخی زیست‌شده را فراهم می‌کنند و به تحلیل‌گر کمک می‌کنند تا از خلال گفتار، حافظه، فضا، و شیء، ادراکات تاریخی را بازسازی کند (Kaplan, 1991). به این ترتیب، روش‌شناسی این پژوهش نه تنها با اهداف آن در تحلیل هم‌راستا است، بلکه خود بخشی از فرآیند شناخت بومی به‌شمار می‌رود که بر پایه مشارکت کنشگران محلی در تولید دانش شکل گرفته است و با خوانشی انتقادی از حافظه و سنت در راستای دیدگاه انسان‌شناسی تاریخی مدیک و داودی همسو است، یعنی بازشناسی حافظه نه به مثابه امتداد خطی گذشته، بلکه به عنوان ساحت چندلایه، متضاد، و تأویل‌پذیر از تجربه تاریخی (Dawdy, 1996:2008).

هدف اصلی، فهم جهان زیسته عشایر جاف جوانرود در دوره پیش از اصلاحات ارضی از طریق بازخوانی روایت‌های شفاهی بوده است. در این راستا، روایت‌های شفاهی سالمندان به مثابه منابع دانشی تجربه شده و حک شده در حافظه و پنجره‌ای به سوی بازسازی زندگی اجتماعی و فرهنگی در نظر گرفته شده‌اند. راهبرد کلی پژوهش، بازسازی اتنوگرافیک دوره مورد نظر بر اساس حافظه جمعی بوده است. پژوهشگر با رویکردی اکتشافی وارد میدان شده تا اجازه دهد زندگی اجتماعی آن دوره خود را از خلال روایت‌ها و خاطرات نشان دهند. موضوع اقتصاد چندمنبعی به عنوان محور این مطالعه بخشی از کل بزرگتری از بازسازی سازمان کلی اجتماعی از طریق اتنوگرافی تاریخی دوره مورد نظر است که حاصل این فرآیند اکتشافی بوده است. گردآوری روایت‌ها از طریق مصاحبه‌های عمیق و باز با روایانی شکل گرفت که تجربه مستقیم زیسته در دوره مورد مطالعه داشتند. مصاحبه‌ها حول محور بازگویی زندگی روزمره (کار، تحرک، مناسبات خویشاوندی، رابطه با بیگ‌ها و منابع) ساختار یافتند. این روش به روایان اجازه می‌داد تا خود، مهم‌ترین وجوه زندگی گذشته را از اقتصاد تا برخوردهای روزمره برجسته سازند. پرسش‌ها و مسائل مطرح شده نیز به همین صورت با پدیداری‌های تناقض با ادبیات پیشین به وجود آمدند. مشاهده میدانی از مکان‌های در روایت‌ها (مسیرها، مراتع، محل‌های اسکان) نیز برای غنی‌تر کردن فهم از این روایت‌ها به کار گرفته شد و به دلیل انجام مصاحبه‌ها در خود روستاها و مکان زندگی مشارکت‌کنندگان

امکان بازآرایی تجربه به یاری دسترسی دیداری را نیز فراهم کرد و به عنوان محرکی برای فعال سازی حافظه مکانی راویان و غنی تر شدن روایت ها مورد استفاده قرار گرفت.

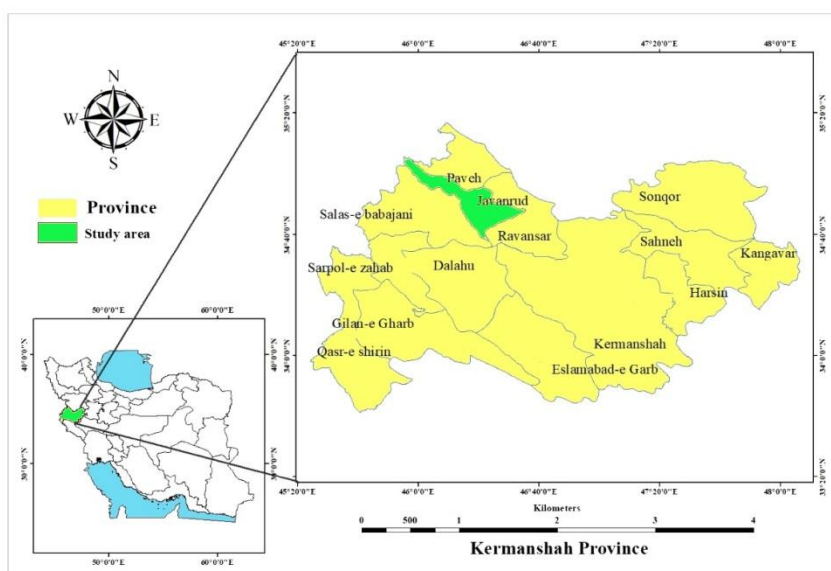
تحلیل و تفسیر روایت های گردآوری شده از طریق طبقه بندی موضوعی و تفسیر عمیق و قرار دادن آنها در زمینه فرهنگی شان تحلیل شدند. این فرآیند شامل موارد زیر بود: شناسایی مضامین تکرارشونده در روایت های مختلف (مانند تأکید امین از روستای مزران بر "نان بلوط" در شرایط قحطی و ربابه از فعالیت های اقتصادی زنان). فهم هر روایت در بستر موقعیت اجتماعی و روستا و طایفه راوی (رعیت، بیگ، زن، مرد، چوپان). مقایسه و سنجش روایت ها در مقابل یکدیگر و در کنار مشاهده میدانی برای رسیدن به فهمی متعادل و قابل اعتماد و در نهایت استخراج سازوکار درونی سازمان اجتماعی از خلال پیوند دادن این مضامین و قرار دادن آنها در یک زمینه بزرگتر و با چشم اندازی نسبت گرایانه. با این پیش فرض که: فهم یک پدیده اجتماعی تنها از طریق فهم عمیق بافت فرهنگی که در آن جریان دارد، ممکن می شود؛ روایت ها ماده خام این فهم شناخته شدند. این رویکرد به پژوهشگر امکان داد تا نه تنها به توصیف واقعیت تاریخی بپردازد، بلکه به تحلیل مناسبات قدرت، سازوکارهای توزیع منابع و فهم نظام خویشاوندی در جامعه مورد مطالعه دست یابد. از این منظر، هر روایت نه تنها بازگوکننده واقعیتی تاریخی، بلکه بازتابی از ساختارهای اجتماعی حاکم بر جامعه عشایری آن دوره است. با این اوصاف، حافظه محدودیت های ذاتی نیز با خود دارد که برای مقابله با سعی شده که هرچه بیشتر به موارد اتنوگرافیک مشابه و همچنین دقت در نوستالژیک شدن بازگویی و انتخابی بودن روایات در نظر گرفته شود.

تحلیل داده های این پژوهش در فرآیندی پیوسته و تعاملی با روایت ها و میدان ها صورت گرفت. در گام نخست، مضامین برجسته در زندگی راویان در توصیف زندگی روزمره (مانند نان بلوط، کار زنان و کوچ اجباری) شناسایی شدند. سپس هر روایت در بافت اجتماعی-اقتصادی خاص راوی (مانند جایگاه او به عنوان رعیت، زن، یا بیگ) قرار داده شد تا معنای عمیق تر آن در نسبت با بوم-شناسی و حافظه دیداری فهمیده شود. برای مثال، تأکید مکرر راویان رعیت بر تحرک مداوم رعایا یا استفاده از نان بلوط در هنگام بحران های سیاسی و محیطی نه تنها به یک امر اقتصادی، بلکه به روابط قدرت، مالکیت و رابطه مداوم با اکولوژی های متنوع را نشان می داد. در مرحله بعد، این مضامین در کنار یکدیگر و در تقابل با مشاهدات میدانی از مکان های مورد اشاره (مانند دشت های محل جمع آوری گیاهان یا مسیرهای کوچ گذشته) قرار گرفتند تا تصویری روشن تر از بازنمایی ها شکل گیرد. نهایتاً، با پیوند دادن این مضامین به یکدیگر و با یاری جستن از چارچوب نظری پایه پژوهش (اقتصاد چندمنبعی)، سازوکارهای درونی جامعه، مانند سازوکار تاب آوری از طریق منابع یا تحرک یا نقش محوری زنان در معیشت، استنتاج و تبیین شد. این فرآیند تفسیری عمیق، امکان رسیدن از روایت های پراکنده به ساختار اجتماعی جامعه مورد مطالعه را فراهم کرد.

تأکید اصلی در این روش شناسی بر بازسازی چندصدایی تاریخ بوده است. از این رو، تلاش شده تا با در نظر گرفتن روایت های گروه های مختلف اجتماعی (زنان همچون زیبا دختر خان، مردان همچون سیداحمد از آیشه دول، رعایا همچون محمدتقی از زیران، بیگ زادگان همچون قادریگ)، تصویری جامع و چندبعدی از سازمان اقتصادی جامعه ارائه شود که منعکس کننده تنوع تجربه زیسته و منظرهای مختلف در جامعه مورد مطالعه باشد. پژوهشگر با آگاهی از جایگاه دوگانه خود (بومی و پژوهشگر) تمام اصول اخلاقی پژوهش را براساس رضایت آگاهانه شفاهی و توضیح پژوهش به مشارکت کنندگان پیش از شروع مصاحبه انجام داده است و به همه مشارکت کنندگان ضمانت ناشناس ماندن (با استفاده از اسامی مستعار) داده شده است. احترام به حریم خصوصی و ارزش های فرهنگی جامعه مورد مطالعه و همراهی و همدلی با مشارکت کنندگان در اولویت پژوهش قرار گرفته شده است.

میدان

بخشی از عشیره جاف در عراق کنونی که در نواحی «پینجویین»، «حلبچه»، «کلار» و «سنگاو» و نواحی «تاوان» و «اسماعیلی عزیر» در منطقه «دوکان» و «سورداش» و نیز «جافرشک، شقلاوه» سکونت دارند و شهرهای «حلبچه» و «کلار» از مراکز تمرکز عشیره جاف هستند. شاخه‌هایی از ایل جاف در نواحی مختلف از «خانقین» تا نزدیک قصرشیرین و بویژه در نواحی ذهاب تا نزدیکی رود سیروان سکونت دارند و زیستگاه آن‌ها با مرزهای کنونی کشور ایران و عراق تقسیم نمی‌شود. بخش دیگری از آن‌ها در جوانرود ساکن هستند که زیستگاه پایدار جاف‌های جوانرودی محسوب می‌شود. در همین امتداد در منطقه «قلعه جوانرود» و نواحی دزآور، مرخیل و مریوان تا نواحی اورامان ساکن هستند که در گذشته به باور بارث ۶۰ هزار نفر بودند که تنها در زمان بارث ۲ تا ۳۰۰۰ نفر از آنها هنوز تماماً کوچرو بودند (Barth, 1953: 35؛ جاف، ۲۰۱۲: ۲۷). منطقه جوانرود با ویژگی‌های جغرافیایی و اقلیمی منحصر به فرد، بستری غنی برای مطالعه الگوهای معیشتی و اقتصادی کوچ‌نشینان و دامداران جاف فراهم کرده است. این منطقه که در شمال غربی استان کرمانشاه قرار دارد، با هوای معتدل کوهستانی، بارش‌های مناسب و پوشش گیاهی چشمگیر، از جمله جنگل‌ها و مراتع گسترده، شرایطی مناسب برای فعالیت‌های دامداری و کشاورزی ایجاد کرده است. اقلیم منطقه به گونه‌ای است که ماه مرداد به عنوان گرم‌ترین ماه و ماه دی به عنوان سردترین و ماه آبان بارندگی و رطوبت بیشتری نسبت به دیگر ماه‌های سال داشته دارد. این نوسانات اقلیمی تأثیر مستقیمی بر الگوهای تحرک و معیشت عشایر داشته است (میراحمدی، ۱۳۸۹؛ سلطانی، ۱۳۷۴). ساختار سکونت در منطقه جوانرود ترکیبی از زندگی کوچ‌نشینی و یکجانشینی است. در گذشته، عشیره جاف به عنوان یکی از مهم‌ترین عشایر کوردستان، زندگی کوچ‌نشینی داشته و از ییلاق و قشلاق برای چرای دام‌های خود استفاده می‌کرد. این الگوی تحرک فصلی، رابطه تنگاتنگی با منابع طبیعی و وضعیت بوم‌شناختی منطقه داشت. دامداران و کوچ‌نشینان جاف در فصول گرم به ارتفاعات مهاجرت می‌کردند و در فصول سرد به دشت‌های پایین دست بازمی‌گشتند. این تحرک برای تأمین علوفه دام‌ها ضروری بود.



نقشه ۱. نقشه منطقه مورد مطالعه؛ برگرفته و ویرایش شده از (Moradi et al., 2024).

منابع اقتصادی در اختیار عشایر جاف متنوع و چندوجهی است. دام و محصولات دامی و کشاورزی نیز به عنوان منبعی مکمل، امنیت غذایی خانوارها را افزایش می‌دهد. درختان بلوط که به وفور در منطقه یافت می‌شدند و بنابر تحقیقات قوم‌باستان‌شناسی سابقه استفاده از آن بسیار قدیمی‌تر از زمان معاصر است (Gilbert, 1983; Hole, 1978)، نه تنها برای چرای دام‌ها بلکه از شیر آن‌ها به عنوان ماده‌ای ارزشمند در تجارت مرزی و فرامرزی و همچنین تهیه و فروش نوعی از آدامس استفاده می‌شود. صنایع دستی نیز با تکیه بر مهارت‌های زنان دامدار و کوچ‌نشین، به منبعی دیگر در اقتصاد خانوار تبدیل شده است.

ناهمزمانی منابع و تغییرات فصلی تأثیر عمیقی بر الگوهای معیشتی عشایر جاف دارد. در فصل بهار و تابستان، تمرکز اصلی بر چرای دام‌ها و گردآوری در مراتع بیلاقی بود، در حالی که در پاییز و زمستان، فعالیت‌های کشاورزی و شکار بیشتر می‌شد. این ناهمزمانی باعث می‌شد تا خانوارها بتوانند در طول سال از منابع مختلف استفاده کنند. زنان علاوه بر مسئولیت‌های سنتی مانند نگهداری از کودکان و تهیه غذا، در تولید صنایع دستی و کمک در فعالیت‌های دامداری و کشاورزی نیز مشارکت فعال دارند. مردان نیز علاوه بر چوپانی و کشاورزی، گاه به کارگری در شهرها یا تجارت مشغول می‌شوند. چشم‌انداز دامداران و کوچ‌نشینان منطقه جوانرود در طول تاریخ دستخوش تغییرات قابل توجهی بوده است. در گذشته، زندگی عشایری مبتنی بر تحرک فصلی و وابستگی شدید به منابع طبیعی بود؛ که با گذشت زمان، عوامل مختلفی مانند سیاست‌های دولت، تغییرات اقلیمی و تحولات اقتصادی، این چشم‌انداز را دگرگون کرده‌اند. امروزه، اگرچه بسیاری از طوایف از عشایر جاف جوانرودی به شهر مهاجرت کرده یا بعضی از مکان‌های زندگی آنان به شهر یا شهرستان تبدیل شده است اما بقایای فعالیت‌های اقتصادی پیشین را می‌توان در گردآوری گیاهان وحشی یا حتی شکار و نیز شکل‌هایی از اقتصاد دومنبعی شهری-روستایی، که ریشه در وابستگی به الگوهای معیشتی گذشته دارند، مشاهده کرد.

یافته‌های پژوهش

براساس یافته‌های این پژوهش کشاورزی و دامداری هسته مرکزی اقتصاد منطقه را در دوره مورد نظر تشکیل می‌دادند. اگرچه کشاورزی به دلیل محدودیت زمین و ابزار به صورت گسترده رواج نداشت اما پیوند وابسته‌ای بین دامداری و کشاورزی به وجود آورده بود. چنان که سیداحمد می‌گوید که: "کشاورزی زیاد نداشتیم، مردم زیاد فلاحی نمی‌کردن چون زمین زیاد نبود و هرگز ده خوار زمین نداشتیم" (سیداحمد، مصاحبه انفرادی ش ۱۹، روستای آیشه‌دول) همزمان حاجی مصطفی می‌گوید: "ما همه دامداری داشتیم ولی اینقدر زیاد نبود، بیشتر کشاورزی داشتیم، همین زمین رو که میبینی (به دلیل انجام مصاحبه با مشارکت‌کننده در خود زمین کشاورزی به زمین مورد نظر اشاره شد) همه چیز ما بود" (مصطفی، مصاحبه گروهی ش ۱۶، روستای کانی ساتیار) در بعضی آبادی‌ها دامداری نقش برجسته‌تری ایفا می‌کرده و معیار ثروت محسوب می‌شد "دامداری بیشتر بود... دامداری آدمو ثروتمند می‌کرد، چون روغن داشت، کره داشت، پشم داشت، هم می‌شد استفاده کنی و هم می‌شد بفروشی." (فرج، مصاحبه گروهی ش ۲۷، روستای میرآباد) اندازه گله‌ها معمولاً «پنجاه تا دویست رأس بود» (جعفر، مصاحبه گروهی ش ۱۸، روستای کولسه) برای هر خانوار بود. روستاهایی که زمین‌های زیر کشت بیشتری به روش شخم با گاو داشتند، میزان دامداری کمتری داشته‌اند و روستاهایی که زمین کشاورزی قابل توجهی نداشتند میزان دام بیشتری داشتند. "روستای ما کشاورزی زیادی نداشت، بعضی از ما زمین‌هایی رو با کلنگ شخم می‌زدیم و توش گندم یا جو میکاشتیم، آبادی‌های دیگه زمین کشاورزی بیشتری داشتن، ما دامداری بیشتری داشتیم." (محمدتقی، مصاحبه انفرادی ش ۱۲، روستای زیران) و این رابطه از نظر جغرافیایی در منطقه نیز قابل رؤیت است و یکی از دلایل اصلی نسبت دام به غلات و در مقیاسی کلی‌تر نسبت دامداری به کشاورزی است که در روستاها و مناطق مختلف ترکیب‌های متفاوتی از میزان و شیوه استخراج یا

بهره‌برداری از منابع را نیز بر ساخته است. پیوند بین این دو منبع اصلی به شکلی چرخه‌ای نیز عمل می‌کرد: "گاهی که از زمین کشاورزی می‌موند رو با گیاه قاطی میکردیم و به دامها میدادیم و فضولات حیوانی رو برای کود همون زمین استفاده می‌کردیم." (فتاح، مصاحبه گروهی ش ۱۴، روستای سفیدبرگ) این منابع در رفع نیازهای روزمره ضروری بودند، اما معمولاً منابع دیگری کنار منابع اصلی از طبیعت استخراج یا توسط زنان تولید می‌شدند.

این منابع نقش حمایتی برای منابع اصلی داشتند و عمدتاً متکی بر بهره‌برداری از طبیعت در فصول مختلف سال یا تولید زنان بودند. برای نمونه گردآوری گیاهان خودرو در بهار "در بهار ما همه میرفتیم این دشتای نزدیک روستا برای کنگر و سنگ و قازی‌اخه. بهار برکت زیاد داشت و مثل زمستون نبود و ما از میوه و گیاه کوهستانی میتونستیم تغذیه کنیم." (کبرا، مصاحبه انفرادی ش ۲۳، از روستای کلاش)، تولیدات خانگی "زمانون هور و گلیم و روغن و کره درست می‌کردن. بیشتر برای خودمون بود ولی وقتی محتاج بودیم هم میفروختیم یا مثلاً اگه زیاد داشتیم" (حمید، مصاحبه گروهی ش ۳۲، روستای بيله‌ای) اگرچه مدیریت کلان و فعالیت‌های سیاسی عموماً در انحصار مردان بود، اما بخش قابل توجهی از کار و معیشت روزمره بر دوش زنان بود. "کنار دامداری و کشاورزی، عسل برداشت می‌کردیم، از رودخونه ماهی می‌گرفتیم، شکار می‌کردیم و قارچ جمع می‌کردیم، زمانون گلیم و پتو و یه عالمه وسیله درست می‌کردن، برای ما خوب بود، مثل کشاورزی و دامداری نبود ولی برای خورد و خوراک ما کمک بود." (علی، مصاحبه گروهی ش ۱۵، روستای بزگوره) مسئولیت اصلی تولید و فرآوری محصولات دامی به صورت کامل بر عهده زنان بود: "شیر دوشیدن و کره و روغن و دوغ و همه ش رو زن درست می‌کرد و تمام سال رو زنا کار میکردن حتی اون وقتایی که ما کار نمی‌کردیم" (فتاح، مصاحبه انفرادی ش ۲۸، روستای ترکه) علاوه بر این، زنان در گردآوری گیاهان نقشی اصلی داشتند: "زنا هم مثل ما بلوط جمع می‌کردن یا با ما حتی میومدن سر زمین کشاورزی کار می‌کردن یا آب میاوردن بعضی خانوارها زناشون گندمشونو آسیاب میکردن و نون می‌پختن یا توی بهار گیاه‌های کوهی رو جمع می‌کردن" (اشرف، مصاحبه انفرادی ش ۱۷، روستای زلان) یا فروش محصولات دامی "فروشنده‌های دوره‌گرد میومدن، گونی، گلیم، روغن و کره هم می‌فروختیم اگه نیاز داشتیم" (زیبا، مصاحبه انفرادی ش ۲۱، روستای پلنگانه) و انجام کارهای دائمی بدون در نظر گرفتن زمان تقویمی "زن، مرد و بچه زحمت کش بودن ولی زنا از ما بیشتر زحمت می‌کشیدن چون کار اونا چهار فصل بود و کنار کارهای خودشون به ما هم کمک می‌کردن" (حسن، مصاحبه گروهی ش ۲۰، روستای شبانکاره) این تقسیم کار و مدیریت منابع سبب می‌شد زنان عاملیت اقتصادی قابل توجهی داشته باشند و نیروی کار آنها برای خانوار هرچند مکمل اما ضروری باشد.

منابع دیگری نیز وجود داشتند که شبکه ایمنی جامعه در برابر شوک‌های سیاسی، محیطی و اقتصادی بود و در شرایط بحرانی فعال یا جایگزین می‌شد. مهم‌ترین این منابع نان بلوط بود که: "سالی که خشکسالی بود نان بلوط می‌خوردیم... چون گندم کم میومد یا قحطی میشد، زمستون رو میتونستیم پشت سر بذاریم و بعدش خدا کریمه." (امیر، مصاحبه گروهی ش ۱۴، روستای سفیدبرگ) این منبع حتی گاه با آرد گندم مخلوط می‌شد تا میزان آرد گندم ذخیره را مدیریت کنند: "... ما آرد گندم هم رو با آرد بلوط مخلوط می‌کردیم..." (محمدتقی، مصاحبه انفرادی ش ۱۲، روستای زیران) یکی دیگر از منابعی که نه برای مصرف بلکه مستقیم برای فروش برداشت می‌شده است شیره درخت ون است که قابلیت ذخیره سازی مداوم را نیز داشته است: "تابستون شیره درخت ون رو می‌گرفتیم و می‌فروختیم، چیزایی رو که لازم بود می‌خریدیم، شیره ون فقط برای فروش بود یه مقداری کمی رو ما می‌داشتیم برای خودمون." (محمد، مصاحبه گروهی ش ۱۴، روستای سفیدبرگ) یکی دیگر از این منابع که منبع آن با دیگر منابع متفاوت است اما میتوان آن را در همین دسته از منابع طبقه‌بندی کرد نوعی کارمزدی کالایی بوده است که به آن خوش‌نشین گفته می‌شود: "من توی

اون دوره خوش‌نشین بودم و برای بقیه کار می‌کردم. برای گندم کار می‌کردم، من قبلاً برای برزو بیگ کار می‌کردم که بعد اصلاحات هم کارگر شدم چون زمینی نداشتم" (رشید، مصاحبه گروهی ش ۱۳، روستای محمودآباد)

چندین گروه دیگر نیز در همان دوره که مهارت و نیروی کار را با منابع اصلی ترکیب می‌کردند که جل دوز، گیوه‌دوز، نعل‌بند، آسیابان، کاسب و غیره از این نوع مهارت‌هایی هستند که هستند. مثلاً عنایت در روستای تایجوز نعل‌بندی را کنار کشاورزی، دامداری و ون‌چینی انجام می‌دهد و امین در جوانرود دکانداری را کنار دامداری و کشاورزی، کریم جل دوزی و دامداری را همراه با کشاورزی اندک انجام می‌دهد. بعضی از این کارها یا از بین رفتند یا همان کار تداوم پیدا کرد. برای نمونه امین در یک تا دو دهه پس از سالهای ۱۳۵۰ دکانداری به مرور جای کشاورزی و دامداری او را گرفت و یا عنایت از میزان دامهایش کم شد و نعل‌بندی را ترک کرده و شیر و شیره ون به منبع اصلی او بدل شد. یا خوش‌نشین‌ها پس از اصلاحات ارضی در دهه چهل به بعد به کارهای دیگری مثل کار مزدی روی آوردند. این نوع از کار می‌تواند در موقعیت‌های مختلف بین لایه‌های منابع جابجا شوند. یکی از مهمترین چشم‌اندازهای نگاه به منابع در ثابت نبودن جایگاه منابع است. منابع بسته به شرایط می‌توانستند از لایه‌ای به لایه دیگر جابه‌جا شوند. به عنوان مثال، کشاورزی که یک منبع اصلی بود، در صورت مواجهه با خشکسالی یا تعارضات سیاسی می‌توانست کاملاً از بین برود و جای خود را به منابع موقعیتی بدهد: «یه سال قحطی شده بود، زمین کشاورزیمون داغون شد و دیگه فقط دام‌هامون بودن که همه چیزمون رو تامین می‌کردن و کامل دامدار شدیم و ثمره اون سالمون از بین رفت." (منوچهر، مصاحبه گروهی ش ۳۰، روستای خانیله) یا یکی از مشارکت‌کنندگان پژوهشگر میدانی را به سمت همین بینش هدایت می‌کند و می‌گوید:

"تو منطقه شما (منظور روستاهای کلاش و مزران که موطن پژوهشگر میدانی است) توی قحطی و نداری از بلوط استفاده میکردن برای نان بلوط، از پدر و مادرت بپرسی بهت میگن، روستاهای ما قحطی می‌شد نان گال می‌خوردیم، گال دانه‌ی گیاه جارو بود، خلیا دونه هارو جمع میکردن و نگه میداشتن برای زمان محتاجی." (کریم، مصاحبه گروهی ش ۲۲، روستای دربندهل) همچنین امین از مزران می‌گوید: "قحطی در یه دوره‌ای اومده بود، مناطقی که ما هستیم بلوط رو میاوردیم و پوستش رو جدا می‌کردیم و بلوط رو توی چاه می‌ریختیم مثل همون چاله‌های گندم؛ بعد هر روز از همون بلوط رو می‌آوردیم و با آسیاب سنگی یا با یه سنگ گرد آردش می‌کردیم و نان بلوط باهاش درست می‌کردیم. با همین نان ما زنده موندیم تا وقتی که خشکسالی و قحطی تموم شد." (امین، مصاحبه انفرادی ش ۵، روستای مزران) در چنین شرایطی، منبع موقعیتی مانند نان بلوط یا نان گال به منبع اصلی تبدیل می‌شد.

دام به عنوان سرمایه‌ای با دامنه بزرگتری در شبکه پیچیده مناسبات خویشاوندی، سیاسی جریان داشت. دام، نماد ثروت و مکنت بود "دام‌ها مال و مکنت همه بودن، کسی که گوسفند و بز داشت ثروتمند بود، یا مثلاً اگه دو لنگ گاو داشت یا قاطر داشت" (علی، مصاحبه گروهی ش ۱۵، روستای بزگوره) و در مناسک مختلف اجتماعی نقش ایفا می‌کرد. به عنوان مثال، در مراسم عروسی "فامیلای نزدیک مثل دایی و بابای عروس بز و گوسفند هدیه به عروس میدادن" (سعید، مصاحبه گروهی ش ۱۱، صفی‌آباد) همچنین در مراسمی مانند عید قربان، «کسی که گوسفند زیاد داشت قربانی یا نذر می‌کرد و همه آبادی ازش می‌خوردن یا برای مراسم غذا گوسفند و بز برای صاحب غذا می‌بردیم» (سیداحمد، مصاحبه گروهی ش ۱۹، روستای آیشه‌دول) یا حتی به عنوان مالیات که سالانه سرانه باید به بیگ‌ها پرداخت می‌شد. این کارکردهای مناسکی، ارزش دام را فراتر از ارزش مادی آن می‌برد و آن را به جزء جدایی‌ناپذیر از اعمال مناسکی، نمادین و سیاسی در سازمان اجتماعی تبدیل می‌کرد. همزمان نوعی همیاری برای کار و دیگر نیازهای اقتصادی و اجتماعی میان خویشاوندان و نزدیکان در جریان بوده است: "... ما توی اون دوره همیشه حواسمون به همدیگه بود، گندم کم میاوردیم به همدیگه میدادیم یا چیزی شکار میکردیم، یا گوسفندی سر میبردیم، زمینی درو میکردیم یا گله رو میبردیم برای چرا." (احمد، مصاحبه گروهی ش ۲۵، روستای کانی سفید)

تحرك نیز در میان عشایر جاف جوانرودی صرفاً پاسخی به نیازهای بوم‌شناختی نبود، بلکه ابزاری برای مقابله با فشارهای سیاسی و اجتماعی یا اجباری حاصل از این فشارها بوده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که تحرك اغلب تحت تأثیر عوامل متفاوتی رخ می‌دهند، برای نمونه تحرك‌های در ابعاد جمعیتی بیش از چندین روستا گاهی برای اجتناب از کنترل دولت صورت می‌گرفت: "همون موقعی که دولت می‌خواست اینجارو بگیره تمام روستای آیشه‌دول تخلیه شد و رفتیم بدرآباد روانسر... تا وقتی که اینا دیگه پاسگاه رو تخلیه می‌کردن، بعدش برگشتیم" (عمر، مصاحبه گروهی ش ۱۹، روستای آیشه‌دول) این نه تنها یک استراتژی نظامی برخاسته از زیست کوچ‌نشینی بلکه نشان دهنده معناها و کارکردهای دیگر تحرك است که حتی با ساکن شدن این جوامع به منابع محدود نمی‌شود. این اشکال از تحرك، راهبردی برای حفظ خودمختاری و اجتناب از انقیاد در ساختارهای قدرت مرکزی بود. تعارضات داخلی نیز نظیر تعارضات خویشاوندی و طایفه‌ای یا تعارض با زمامداران قدرت منطقه سبب تحرك از ابعاد کوچک تا بزرگ می‌شد می‌شد: "... به خاطر درگیری یا قتل چیزی نقل مکان می‌کردن بعضی وقتا کل خانوار میرفتن یا یک نفر یاغی میشد یا حتی یک هوز میرفتن به جای دیگه." (محمد، مصاحبه گروهی ش ۲۹، روستای تاجبوز) یا حتی جابجایی‌هایی که در داخل خود سازمان اجتماعی صورت می‌گرفت: "... بیگ‌ها رعیت رو بیرون می‌کرد یا خودشون عاصی میشدن از دست بیگ‌ها و با خانواده و دام‌ها میرفتن به روستای دیگه پیش به بیگ دیگه، باور کن هزاران خانوار جابجا شدن توی این مناطق" (اشرف، مصاحبه انفرادی ش ۱۷، روستای زلان) این نوع از تحرك به سازمان سیاسی خود عشیره جاف مربوط می‌شود، تا جایی که بسیاری از خانوارها به روستاهای همان نواحی یا حتی دورتر کوچ می‌کردند.

جامعه عشایری جاف در منطقه جوانرود، نمونه بارزی از یک اقتصاد چندمنبعی از طریق تنوع منابع، سیالیت و قابلیت جابه‌جایی بین این منابع به دست آورده است. همانگونه که یکی از مصاحبه‌شوندگان به درستی اشاره می‌کند: "ما شکارچی بودیم، دامدار بودیم فلاح بودیم و ون‌چین بودیم" (امین، مصاحبه انفرادی ش ۲۴، از مزران). این گزاره، به خوبی اقتصاد چندمنبعی و انعطاف‌پذیر منطقه مورد مطالعه را در نسبت با تعریف هویت خود نیز نشان می‌دهد. این الگو که حول محور دامداری و کشاورزی به عنوان منابع اصلی اقتصادی و با پشتیبانی یک شبکه ایمنی قوی از منابع مکمل و موقعیتی شکل گرفته بود، به جامعه توانایی غلبه بر چالش‌های سخت زیست‌محیطی و سیاسی را می‌داد. دو رکن اصلی اقتصاد این منطقه، دامداری و کشاورزی‌اند که در پیوندی وابسته و متقابل عمل می‌کنند. دامداری تنها تولید گوشت و لبنیات نیست؛ بلکه نوعی سرمایه‌ی زنده، متحرک، و قابل مبادله است که در شبکه‌های خویشاوندی نیز به جریان می‌افتد. گله‌های گوسفند و بز، علاوه بر تأمین نیازهای معیشتی خانوار، در مناسک و مراسمی همچون مهمانی، قربانی، مهریه و دیگر هدایای مناسکی ایفای نقش می‌کنند. دام، همان‌طور که سالزمن نیز اشاره می‌کند، سرمایه‌ای است خودتکثیر، قابل جابجایی، و چندمنظوره که در قلب مناسبات اجتماعی و اقتصادی قرار دارد. در کنار آن، کشاورزی دیم (عمدتاً گندم و جو) به‌گونه‌ای سامان یافته که در تکمیل چرخه دامداری در کالبد اجتماعی عمل کند. ساقه‌ها و کاه، خوراک دام را تأمین می‌کنند و کود حاصل از دام‌ها، زمین‌های دیم را حاصلخیز می‌سازد. این چرخه انعطاف‌پذیری ساختاری را می‌سازد که در آن سازوکارهای دامداری و کشاورزی به هم گره خورده‌اند که حتی ابزار شخم نیز در تعیین نوع زمین (گاوشخم، کلنگ‌شخم) و شکل بهره‌برداری را طبقه‌بندی کرده‌است. ساختار خانوار، به‌عنوان واحد تولید و مصرف، نقشی محوری در مدیریت منابع دارد. برای مثال، نسبت گندم به دام، شاخصی برای تعادل معیشتی خانوارهاست؛ اگر گندم کم باشد، تعداد دام‌ها افزایش می‌یابد یا بالعکس. این تنها به ترکیب اقتصادی داخلی مربوط نمی‌شود و تحت تأثیر عوامل بیرونی نیز هست. به عنوان مثال، قشقای‌ها و تورکمن‌های یموت پس از اسکان اجباری، کاهش تعداد دام‌ها و موفقیت کمتر در فعالیت‌های کشاورزی را تجربه کردند. با این اوصاف تا سطوح بزرگ‌تر

سیستم خویشاوندی یک همیاری وجود دارد که به صورت بالقوه از فروپاشی اقتصادی خانوارها می‌تواند جلوگیری کند. این تنظیم انعطاف‌پذیر، ماهیت پیوسته و تطبیق‌پذیر اقتصاد را در منابع اصلی نشان می‌دهد.

فعالیت‌هایی همچون گردآوری گیاهان خودرو و وحشی برای خانوار و علوفه برای حیوان اهلی (کنگر، قارچ، بلوط، کما و غیره) عموماً در فصل بهار و تابستان، لایه‌ای مکمل در اقتصاد منطقه را شکل می‌دهند. این منابع، گرچه سهم مستقیم کمتری در معیشت دارند، اما نقش مهمی در تقویت تاب‌آوری خانوار در کمبودهای زیست‌محیطی، اقتصادی و سیاسی ایفا می‌کنند. این فعالیت‌ها اغلب تقسیم کار جنسیتی و نسلی را بازتاب نمی‌دهند و در آن، دانش بومی و همیاری خانوادگی به صورت نسلی انتقال می‌یابد. برای فهم این مهم، کافی است به تغییرات زنجیره غذایی در بهار، فراغت از مالیات و همچنین علوفه دام‌ها برای زمستان توجه کرد. شکار نیز فراتر از تأمین پروتئین، کارکردهای نمادین و اجتماعی دارد. توزیع گوشت شکار میان خویشاوندان یا همسایه و اعضای روستا نشانه‌ای از سخاوت، منزلت، و تقویت پیوندهای همیاری است که همزمان با مصرف گوشت حاصل از آن مانع از کاهش دام‌های اهلی می‌شود.

وقتی منابع اصلی دچار اختلال ساختاری می‌شوند، از منابع موقعیتی استفاده می‌شود. نمونه بارز آن، نان بلوط یا نان گال است که در دوران قحطی و خشکسالی، از دانه‌های بلوط آرد و نوعی نان تهیه می‌شود. این نان، نه تنها از منظر تغذیه، بلکه از حیث سیاسی و اقتصادی نیز مهم است: زیرا خارج از چرخه مالیاتی زمین و مرتع عمل می‌کند و به عنوان منبعی مشترک در مالکیت طوایف تعریف می‌شود. کار مزدی فصلی، چوپانی برای خانوارهای دیگر، مبادلات در همیاری و ارتباط با بازارهای ثابت و فصلی یا مهاجرت موقت نیز بخشی از این لایه موقعیتی‌اند. از دیگر فعالیت‌های اقتصادی میتوان به تالان^۱ یا برداشت شیر درخت‌ون که در صورت وجود مالکیت طایفه‌ای و سیاسی، میتواند یک منبع موقعیتی یا به صورت مزدورانه به کار مزدی بدل شود. این فعالیت‌ها، اغلب توسط مردان انجام می‌شوند و درآمد حاصل به صورت همیارانه، در شبکه خویشاوندی بازتوزیع می‌شود، نه به منظور انباشت فردی.

بدین ترتیب، این منابع نه فقط از منظر اقتصادی، بلکه در نظامی اجتماعی-فرهنگی تعریف می‌شود که بر پایه همیاری، اشتراک، و انعطاف شکل گرفته است. سازوکارهای دسترسی به منابع، درون‌زا و مبتنی بر قواعد خویشاوندی و همیاری متقابل‌اند. ابزارهایی مانند الاغ، گاو یا قاطر، به صورت قرضی یا در توافقی‌های نانوشته، میان خانوارها به اشتراک گذاشته می‌شوند. این شیوه‌ها نه تنها معیشت گروهی را ممکن می‌کنند، بلکه انسجام اجتماعی درون طوایف را نیز تحکیم می‌بخشند. لازم به ذکر است که همیاری و این انسجام تنها محدود به مکان‌های اسکان نیست، بلکه در شبکه پیچیده‌تر خویشاوندی و حتی خارج از مرزهای سیاسی دولت-ملت نیز عمل می‌کند. در سطح کلان‌تر، نیروهای سیاسی یعنی خان‌ها و بیگ‌ها با کنترل زمین، مرتع و مالیات، نقشی تعیین‌کننده در تمرکز و بازتوزیع منابع دارند. گاه بخشی از محصول به عنوان اجاره یا مالیات به آنان پرداخت می‌شود. این نظم سیاسی-اقتصادی، در دل ساختار خویشاوندی و طایفه‌ای قرار گرفته و اقتصاد را به سازمان سیاسی پیوند داده است. نقش زنان نیز در این نظام، به هیچ وجه حاشیه‌ای نیست و فعالیت‌هایی مانند تبدیل شیر به لبنیات دیگر، نگهداری از دام‌ها، جمع‌آوری گیاهان و تهیه هیزم، بخش جدایی‌ناپذیر از تقسیم کار و شیوه معیشت روزمره‌اند. این تقسیم کار، برخاسته از تقسیم کار جنسیتی است که کار زنان را با کارکردهای حیاتی، تعریف می‌کند که اغلب در تحلیل‌ها نادیده گرفته می‌شود. همچنین، نظام زمین‌داری و کشاورزی، بر اساس دانش بوم‌شناختی چون آیش، خواب زمین، زمان‌بندی بر اساس فصول سال، تقسیم‌بندی زمین‌ها، و استفاده از دانش محلی در تنظیم چرخه تولید شکل

۱ متاسفانه هیچ واژه‌ای جز "تاراج و غارت" برای این لغت که گویا ریشه ترکی دارد در فارسی وجود ندارد، در حالی که تالان معانی فراتر از این دارد و شامل جنبه‌های اجتماعی و سیاسی گسترده‌تری است، نگاه کنید به کتاب برویین سن، ۱۹۹۲: ص. ۱۰۳.

گرفته است. این نظام، با سیاست‌های دولتی، مهاجرت، یا تغییر در مالکیت زمین می‌تواند دگرگون شود؛ امری که نشان می‌دهد چیدمان منابع، نه فقط مادی، بلکه متأثر از جنبه‌های دیگری در سازمان اجتماعی می‌تواند باشد. تفاوت بنیادین میان منابع مکمل و موقعیتی در وابستگی آن‌ها به وضعیت‌های بوم‌شناختی و ساختاری نهفته است؛ منابع مکمل بخشی پایدار ولی فرعی از چرخه معیشت‌اند، در حالی که منابع موقعیتی، نقشی جایگزین و بحران‌محور دارند و عمدتاً در پاسخ به شکست یا محدودیت منابع اصلی فعال و جابجا می‌شوند تا جایی که یا ناپدید می‌شوند یا دوباره به حالت اولیه باز می‌گردند.

بحث

در روستاهای جوانرود، نظام معیشتی همچون پیکره‌ای پویا، چندمنبعی و چندلایه عمل می‌کند که در تعامل دائمی با بسترهای بوم-شناختی متفاوت، نظام خویشاوندی، و ساختارهای سیاسی-اجتماعی عشیره‌ای شکل می‌گیرد. این نظام، متشکل از منابعی است که می‌توان آنها را در سه مفهوم انتزاعی اصلی، مکمل و موقعیتی طبقه‌بندی کرد، و آن‌ها را نه صرفاً راهبردی برای بقا، بلکه سازوکاری انطباق‌پذیر دانست که درون آن منابع بر اساس بوم‌شناسی، روابط قدرت، کمبود، جنسیت و قرابت و خویشی سامان می‌یابند. در چنین چارچوبی، مرزهای میان نقش‌هایی چون دامدار، شکارچی، کشاورز، کارگر یا گردآورنده، شفاف و تثبیت‌شده نیست، بلکه هویت‌های معیشتی به‌صورت ترکیبی و سیال، همگام با تغییر شرایط، بازتعریف می‌شوند. هدف این نوع نظام معیشتی نیز؛ نه حداکثرسازی سود، بلکه افزایش تاب‌آوری و پیوندهای اجتماعی در برابر ناملایمات محیطی و سیاسی است. دسترسی بخش عظیمی از منابع که به کشاورزی مربوط است با نظام مالکیت زمین توسط بیگ‌ها تعریف می‌شود اما دام‌ها نه با مالکیت بلکه با مالیات‌هایی همچون سرانه تعریف می‌شود و محدوده‌های مالکیت منابع مکمل آزاد است در حالی که بخش‌های موقعیتی در محدوده مالکیت‌های طایفه‌ای قرار دارد.

از این منظر، می‌توان منابع را در سه سطح تحلیلی درک کرد: منابع پایدار و اصلی (مانند شیر و محصولات لبنی در دامداری، گندم و جو در کشاورزی)، منابع مکمل (مانند تولیدات خانگی/گردآوری و شکار)، و منابع موقعیتی (مانند کارمزدی، قاچاق، بلوط، غارت یا برداشت شیره درخت ون). این منابع نه تنها از نظر مادی متمایزند، بلکه در سطوح اجتماعی متفاوتی عمل می‌کنند و به کوچ‌نشینان و دامداران و دهقانان امکان می‌دهند تا به صورت انعطاف‌پذیر، بین آن‌ها جابه‌جا شوند یا آن‌ها را با یکدیگر ترکیب کنند. برای نمونه، در جامعه بختیاری، دامداری منبع اصلی، کشاورزی دیم و لبنیات منابع مکمل، و نان بلوط و کارمزدی منابع موقعیتی محسوب می‌شوند (Garthwaite, 1978; Digard, 2002). در میان بویراحمدها نیز دامداری با کشاورزی دیم، لبنیات و جمع‌آوری گیاهان به‌عنوان مکمل، و نان بلوط را نیز در گذشته به کار می‌گرفتند، به‌خوبی قابل مشاهده است (Fazel, 1977). برخی از طوایف بلوچ نیز تلفیقی از دامداری، گردآوری، ماهیگیری و قاچاق را در یک ساختار سیال به کار می‌گیرند (Pastner, 1971; Spooner, 1964). يموت‌های ترکمن از دام و کشاورزی آبی تا مهاجرت فصلی و فروش، چرخه‌ای متنوع از منابع را در کنار هم به کار می‌برند (Irons, 1966).

گرچه تمرکز این متن بیش از هرچیز بر منابع اقتصادی است اما لازم است مفهوم تحرک نیز دوباره بازنگری شود. تحرک عمدتاً به‌عنوان یک رفتار بوم‌شناسانه تعریف شده است: پاسخی به خشکسالی، کاهش مرتع، یا نیاز به بهره‌برداری فصلی از منابع پراکنده. اما منابع ارائه‌شده در میدان مورد مطالعه نشان می‌دهند که تحرک نه تنها تابع شرایط محیطی بلکه عنصری ساختاری در تنظیم روابط اجتماعی نیز است. تحرک گاه می‌تواند راهبردی برای فرار از مالیات دولتی، کنترل زمین، یا رقابت با گروه‌های دیگر باشد؛ گاه می‌تواند شکل نمادینی از مقاومت یا تمایز قبیله‌ای یا حتی درگیری قبیله‌ای باشد، و گاه ابزاری برای بازتوزیع قدرت و منزلت. به‌عنوان نمونه تطبیقی، تحرک بختیاری‌ها نه صرفاً برای یافتن مرتع بلکه برای حفظ انسجام خانوادگی، اجتناب از سیاست‌های اسکان اجباری دولت و بهره‌برداری از منابع متنوع در نواحی مختلف صورت می‌گیرد (Spooner, 1973; Garthwaite, 1978; Tapper, 1966).

اقتصاد منطقه مورد مطالعه در شش دهه پیش در میان طوایف عشایر جاف جوانرودی در منطقه جوانرود در جریان بوده است و آن را می‌توان به مثابه یک سامانه چندمنبعی و متحرک توصیف کرد که در آن خانوارها^۱ با ترکیب دامداری، کشاورزی دیم، کار مزدی، بهره‌برداری از منابع طبیعی چون شیر و عسل، و گاه تجارت‌های فرامرزی، یا فعالیت‌هایی همچون شکار و گردآوری معاش خود را تأمین می‌کنند. این تنوع منابع را ما در دوگانه انتخاب و واکنش نخواهیم سنجید؛ بلکه چشم‌انداز خود را به عواملی چون تغییرات سیاسی، پویایی‌های درون‌ساختاری، تعاملات و ظرفیت نهادی، محدودیت‌های ساختاری و بوم‌شناسی معطوف خواهیم شد. هم دام و هم کشاورزی در مرکز الگوی اقتصادی قرار دارد، اما وابستگی به هر کدام به صورت سیال تغییر می‌کند و خانوارها با اشتغال به برداشت منابع که تقسیم کار مشخصی را نیز در خود دارد، ترکیب متعادلی از منابع را پی می‌ریزند. وابستگی به زمین‌های کشاورزی نیز فصلی و ناپایدار است و اغلب به کمک وام‌های دولتی، مهاجرت اجباری یا اختیاری نیروی کار، یا کارهای مختصر و مداوم تکمیل می‌شود. تحرک در این منطقه نه صرفاً یک ویژگی فصلی، بلکه یک راهبرد حیاتی برای بقا، حفظ منزلت، و بازتوزیع منابع است. خانوارها در چرخه‌ای دائمی میان مناطق بیلاقی، قشلاقی، روستا به روستا در حرکت‌اند؛ برخی اعضا برای نگهداری دام، برخی برای کارگری فصلی یا اخراج از روستا جابه‌جا می‌شوند. این تحرک تنها جغرافیایی نیست، بلکه نهادی و اقتصادی نیز هست: ورود و خروج از محدوده‌های قدرت بیگ‌ها، تغییر نقش از کشاورز به دامدار یا بالعکس، و جابه‌جایی در جغرافیای شبکه‌های خویشاوندی و وفاداری سیاسی از جمله ابعاد متنوع آن‌اند. بنابراین، منابع و تحرک به صورت درهم‌تنیده، الگوی معیشت و سازگاری خانوار را شکل می‌دهند و منطقه را در وضعیتی سیال و تطبیق‌پذیر نگاه می‌دارند. در نسبت با مطالعه پیش‌رو بیشتر در شکل دوم یعنی جوامع ساکن و دارای تحرک فضایی موردنظر است که همزمان دام/کشاورزی/کار مزدی/برداشت علف برای حیوانات اهلی و استخراج شیر و درخت و ن و بسیاری فعالیت‌های متنوع دیگر در چند منطقه به چند شکل در جریان بوده است. در اینجا منابع نه به مثابه اجزاء مجزا بلکه به صورت نظامی تعاملی، مکمل و منعطف پدیدار می‌شوند. بنابراین، منابع باید بر مبنای «کارکرد درون‌ساختاری»^۲ آن‌ها طبقه‌بندی شوند، نه بر اساس ماده یا ظاهر بیرونی‌شان و یا در نسبت تام با تحرک.

برخلاف بعضی چشم‌اندازهای نظری که اقتصاد را امری یگانه، منسجم و بر پایه بعضی قالب‌های ازپیش تعیین‌شده تعریف می‌کنند (مانند دامداری دامداران و کوچ کوچ‌نشینان یا کشاورزی کشاورزان)، دست‌آوردهای اتنوگرافیک نشان می‌دهند که اغلب اقتصادها به صورت ترکیبی از منابع متنوع، فصلی، و موقعیتی شکل گرفته‌اند. برای مثال، در کوردستان جنوبی همچون بخشی از باصری‌ها و بختیاری‌ها (Barth, 1953, 2009; Garthwaite, 1978) اقتصاد مبتنی بر کشاورزی دیم، دامداری فصلی، بهره‌برداری از کارگران غیرقبیله‌ای، تجارت مرزی، و حتی در محدوده مورد مطالعه ما دسترسی به منابع از طریق واسطه‌های خویشاوندی است. این ترکیب به صورت پویا و بسته به موقعیت سیاسی، فصلی، و نهادی بازآرایی می‌شود. در چنین شرایطی، وابستگی به یک منبع خاص به صورت کامل وجود ندارد و مزیت نیز محسوب نمی‌شود؛ بلکه انعطاف و امکان ترکیب منابع است که امنیت اقتصادی و پایداری اجتماعی را تضمین می‌کند. بارت (۱۹۵۳)، بروینسن (۱۹۷۸)، لیچ (۱۹۴۰) و یالچین-هکمن (۱۹۹۱) منسجم‌ترین اتنوگرافی‌ها و گردآوری منابع اسنادی را در مطالعه مناطق مختلف کوردستان از رواندز^۳، هرکی^۴، هکاری^۵، همه‌وند و گردآوری اسناد سفرنامه‌ای انجام داده‌اند، و توانسته‌اند الگوهای مرکزی از کوچ‌نشینی، دامداری و کشاورزی را ترسیم کنند که در آن طبقات اجتماعی، حقوق

۱ مال

۲ Intrastructural function

۳ Rawanduz

۴ Herki

۵ Hakkâri

زمین و منابع قدرت، تحرک و معیشت را به‌گونه‌ای درهم‌تنیده شکل می‌دهند که در منطقه مورد مطالعه نیز تکرار می‌شود اما تنها به کوردستان محدود نمی‌شود. در این زمینه، نقش واسطه‌ها، نهادهای اجتماعی و نیروهای منطقه‌ای نیز باید در چارچوب نظری وارد شود. مثلاً در اتنوگرافی‌های بارث (۱۹۵۳) و لیچ (۱۹۴۰)، آگاه‌ها و شیخ‌ها نه تنها صاحبان منابع بلکه واسطه‌هایی در تخصیص منابع، توزیع منزلت، و سازماندهی بسیاری از ثروت‌های منطقه در قالب مالکیت منابع هستند. در نتیجه، منابع نه مستقیماً بلکه از طریق شبکه‌های واسطه‌ای و نهادی در دسترس قرار می‌گیرند. این شبکه‌ها می‌توانند بر اساس روابط خویشاوندی، وفاداری سیاسی، یا حتی ایمان دینی سازمان یابند. در نظام‌هایی از این دست، منابع هرگز به‌صورت فردی و آزاد در دسترس نیستند، بلکه به‌طور نهادی تعبیه^۱ می‌شوند (Barth, 1953; Leach, 1940; Bruinessen, 1978; Yalçın-Heckmann, 1991).

در بسیاری از تحلیل‌ها، منابع به صورت ایستا در نظر گرفته می‌شوند؛ اما آن‌چه از اطلاعات میدانی برمی‌آید، آن است که منابع دارای الگوهای زمانی متفاوتی هستند: برخی منابع دائمی و پدیدارند (مانند دام‌های مولد یا مالکیت زمین)، برخی منابع فصلی‌اند (مانند برداشت بلوط، عسل یا کار فصلی)، و برخی منابع موقعیتی و مقطعی‌اند (مانند دسترسی به منابعی در بهار، فرصت‌های تجاری فرامرزی، یا بهره‌برداری در مواقع بحران). این تمایز زمانی در تحلیل منابع ضروری است، زیرا ساختار اقتصاد خانوار و تصمیم‌گیری استراتژیک به‌شدت متأثر از امکان ترکیب منابع در زمان‌بندی‌های متفاوت است. به‌ویژه در شرایط ناپایدار زیست‌محیطی و سیاسی، آن‌چه اهمیت دارد، «ظرفیت تنظیم‌پذیری زمانی» است، نه میزان مطلق منابع. در این تحلیل، خانوار در سطوح هسته‌ای یا گسترده نه به‌مثابه واحدی تولیدگر یا مصرف‌کننده، بلکه به‌عنوان یک نهاد مدیریتی درگیر در تنظیم منابع در سلسله‌مراتب بزرگتر همچون تیره و طایفه در نظر گرفته می‌شود. تصمیمات خانوار درباره اینکه چه منبعی را کی و چگونه فعال کند، از عوامل متعددی تأثیر می‌پذیرد: ترکیب سنی اعضا، دسترسی، جنسیت، فصول سال، رابطه با ساختار سیاسی، منزلت اجتماعی و حتی جایگاه در سیستم تباری. بنابراین، منابع، تنها در نسبت با عوامل مختلفی و به‌واسطه آنها، معنا و کارکرد می‌یابند. برای نمونه، در جامعه ماسایی، شیر که توسط زنان فروخته می‌شود، منبع مکملی است که جایگاه آن به جنسیت وابسته است. درمیان یموت‌های ترکمن، فروش محلی و مهاجرت فصلی عمده‌تاً توسط اعضای جوان یا زنان صورت می‌گیرد. شاه‌نوازی‌ها در مواجهه با انسداد نهادی و از دست دادن اقتصاد غارت، به‌سوی اشتغال دولتی، کار مهاجرتی و قاچاق سوق یافتند. کوماچی‌ها نیز به تجارت روی آورده‌اند (Ibid.).

چشم‌انداز پیشنهادی همچنین به صورت ضمنی بر آن است که تحرک نه یک مفهوم وابسته، بلکه یک مفهوم تا حدودی مستقل و راهبردی است. تحرک در اینجا نه صرفاً به معنای حرکت فیزیکی، بلکه به معنای توانایی تغییر موقعیت در میان منابع، حوزه‌ها و مناسبات سیاسی و اجتماعی فهمیده می‌شود. بر این اساس، تحرک را باید به‌مثابه نوعی ظرفیت نهادی در نظر گرفت که از خلال ساختارهای اجتماعی و تاریخی شکل می‌گیرد، نه فقط یک پاسخ فنی به بحران‌های محیطی. این رویکرد تحلیلی، امکان مقایسه میان گروه‌های مختلف و حتی موقعیت‌های درون‌گروهی را نیز فراهم می‌آورد. برای مثال، در چندین منطقه از محل سکونت عشیره جاف در منطقه جوارنود در مواجهه با ساخت پایگاه نظامی توسط دولت، بخش عظیمی از مناطق نزدیک به این پایگاه به صورت کامل تخلیه می‌شوند. این تنها یک استراتژی نظامی برآمده از سنت کوچ نشینی نیست بلکه نوعی مقاومت در برابر سلطه سازمان‌های سیاسی خارجی است که سبب می‌شود تحرک را یک عامل در نسبت مستقیم با کوچ‌نشینی بودن جوامع درک نکرد. در مطالعه زنان ساوانا^۲ که لولین-دیویس (۱۹۷۹) درباره ماسایی انجام داده، تفاوت میان خانوارهایی که بر دام و محصولات آن تسلط دارند و آن‌هایی که به کار مزدی یا گردآوری روی آورده‌اند، بر پایه همین امکان تحرک در میان منابع و دسترسی به منابع قابل فهم می‌شود.

(Llewellyn-Davies, 1979; Stenning, 1959). در تحلیل‌هایی نیز که به نقش زنان در اقتصاد دامداری می‌پردازند، مشخص می‌شود که تسلط آن‌ها بر بخش‌هایی از منابع این امکان را فراهم می‌کند تا در مشارکت‌های اقتصادی و اجتماعی جابه‌جایی نسبی داشته باشند (Fazel, 1977; Bhattacharjee, 2021).

پژوهش حاضر، در تلاش است تا چارچوب و الگویی تحلیلی را پیشنهاد دهد که بر اساس مفهوم‌پردازی مجدد منابع و بازتعریف تحرک سامان یافته باشد. این چارچوب، با الهام از مفهوم کوچ‌نشینی چندمنبعی سالزمن، اما با توسعه مفهومی فراتر از آن، سه لایه از منابع را شناسایی می‌کند که در تعامل با یکدیگر، ساختار اقتصاد معیشتی و نهادی جامعه مورد مطالعه را شکل می‌دهند: منابع پایدار و اصلی (مانند دام و کشاورزی)، منابع مکمل (مانند صنایع دستی/گردآوری و شکار)، و منابع موقعیتی (مانند خراج، هدیه، کارمزدی، برداشت، یا مهارت). این موارد در مناطق دیگر جهان نیز وجود دارند چنان‌که دام، کشاورزی فصلی و قاچاق میان کوماچی‌های^۱ کرمان و یا حتی ساختار منابع یموت‌های ترکمن با فروش محلی و مهاجرت فصلی، نشان می‌دهد که این سه لایه بنابر موقعیت، به‌صورت سیال قابل جابجایی‌اند (Bradburd, 1989, 1990; Irons, 1974). بر این مبنا، مطالعه پویایی درونی ترکیب منابع، نقش تحرک، و شبکه‌های نهادی، فهمی انضمامی، چندبعدی و بافت‌محور از جامعه مورد نظر در چشم‌انداز نظری گفته‌شده ارائه دهد. این چارچوب، به‌ویژه برای تحلیل مناطقی که اصطلاحاً «بینابینی» شمرده می‌شوند یا با چند اصطلاح نامگذاری می‌شوند، نظیر بعضی مناطقی با بوم‌شناسی متنوع، بعضی از جوامع نیمه‌ساکن، یا گروه‌های چندمنبعی، می‌تواند مفید واقع شود که با گذار از دوگانه‌سازی‌های گذشته، به الگوهایی کارکردی، تعاملی و انطباق‌پذیر دست یابد. بنابر یافته‌ها و استنتاج‌های مذکور، تلاش خواهد شد تا طبقه‌بندی مفهومی سه‌لایه از منابع مفهوم‌پردازی شود تا براساس چشم‌انداز نظری اقتصاد چندمنبعی سالزمن بتوان الگویی را برای سازمان‌دهی منابع طراحی کند که همزمان که جوامع بینابینی را توضیح دهد آن را در تغییرات اجتماعی و به‌صورتی که خود این جوامع با آن برخورد دارند صورت‌بندی کند.

الگوی تحلیلی - مفهومی

الگوی تحلیلی - مفهومی که در قالب یک سامانه سه‌لایه‌ای طراحی شده است که تلاشی برای درک پویایی منابع معیشتی در بعضی جوامع چندمنبعی، به‌ویژه در جوامع دامدار/کوچ‌نشین و دهقان است. این الگو برخلاف چشم‌اندازی که منابع را در چارچوب‌های ثابت یا نوع‌شناسی‌های ترکیبی بی‌پایان تحلیل می‌کنند، بر تغییرپذیری، انعطاف‌پذیری، و برهم‌کنش منابع در زمان‌ها و مکان‌های مختلف تأکید دارد. اساس الگو بر تقسیم منابع معیشتی به سه لایه اصلی، مکمل و موقعیتی است، اما مهم‌تر از این طبقه‌بندی، امکان جابه‌جایی این منابع میان لایه‌ها در گذر زمان یا بوم‌شناسی‌های متفاوت است. به بیان دیگر، جایگاه منابع در این الگو نه قطعی است و نه تغییرناپذیر، بلکه تابع شرایط تاریخی، محیطی، سیاسی و اقتصادی است که در ساختار پایه این الگو، سه نوع منبع در سه لایه‌ی یک سیستم واحد تعریف شده است. منابع اصلی آن دسته از منابعی‌اند که در شرایط ثابت بیشترین سهم را در تأمین معیشت دارند، مانند دامداری در میان بختیاری‌ها یا کشاورزی میان یوموت‌ها. منابع مکمل نقش حمایتی دارند و در کنار منابع اصلی معمولاً حضور دارند که مشروط به شرایط و فرصت‌ها به شکلی حاشیه‌ای عمل می‌کنند؛ مانند جمع‌آوری گیاهان خودرو و وحشی، شکار و غیره. منابع موقعیتی، سومین دسته‌اند که در زمان بحران یا فروپاشی نظام اصلی معیشت فعال و گاهی به صورت کامل جایگزین می‌شوند؛ کارمزدی، مهاجرت فصلی و حتی فعالیت‌های غیرقانونی همچون قاچاق، گاه در این دسته قرار می‌گیرند. یکی از اصول این الگو اصل سیالیت جایگاه منابع است. برخلاف تصورات تثبیت‌شده از اقتصاد معیشتی، در اینجا فرض بر این است که یک منبع می‌تواند در

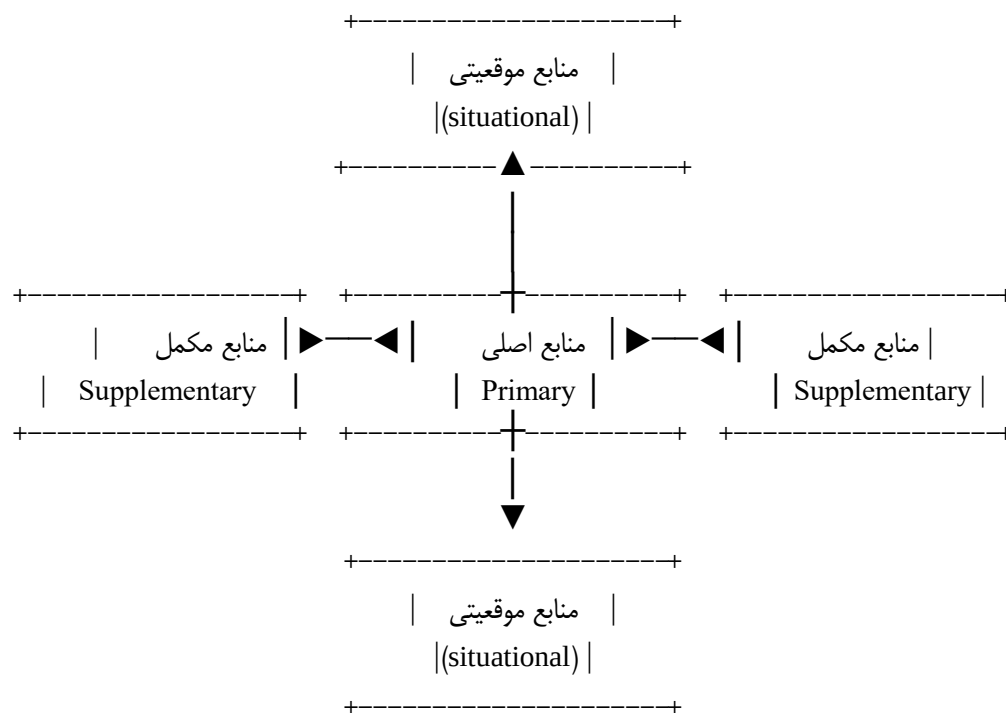
دوره‌ای از تاریخ یک جامعه، یا در تغییرات نهادی و بوم‌شناختی در جایگاه منبع اصلی باشد، و در دوره‌ای دیگر به جایگاه موقعیتی یا حتی مکمل تنزل یابد یا بالعکس، ارتقا پیدا کند. به‌عنوان نمونه، کشاورزی دیم که در زمان وفور آب، یک منبع اصلی است، ممکن است در دوران خشکسالی، تنها نقش مکمل را ایفا کند. همین‌طور ممکن است یک منبع موقعیتی مثل کارمزدی، در اثر نهادینه‌شدن روابط کار مزدی و تثبیت بازار کار، به مرور به جایگاه منبع اصلی ارتقا یابد. بنابراین، در این چارچوب تحلیلی، هیچ منبعی ماهیت ذاتی ثابت ندارد، بلکه جایگاه آن را موقعیت اجتماعی و اقتصادی، تغییرات نهادی، و تعامل با سایر منابع تعیین می‌کند.

از ویژگی‌های کلیدی این الگو، می‌توان به چند مؤلفه مهم اشاره کرد. نخست، تحلیل‌پذیری در محدوده‌های مختلف و مقایسه میان جوامع: این الگو را می‌توان در سطح خانوار، واحدهای خویشاوندی، طایفه یا روستا به‌کار گرفت. چنین تطبیق‌پذیری‌ای باعث می‌شود که پژوهشگر بتواند با توجه به هدف تحقیق، چیدمان منابع را در یک ساختار کوچک‌تر یا بزرگ‌تر بررسی کند.

دوم، برهم‌کنش رابطه‌ای میان منابع است: منابع در این الگو، ایستا و منفک از هم نیستند، بلکه در کنش متقابل با یکدیگر عمل می‌کنند. برای مثال، دامداری می‌تواند کود مورد نیاز کشاورزی را تأمین کند و در مقابل، بخشی از کشاورزی وابسته به پایداری دام است (این موضوع در میان یاراحمدزی و گمشادزی نیز قابل مشاهده است). همچنین گردآوری گیاهان و شکار می‌تواند نقش کاهش فشار بر منابع اصلی را ایفا کند. بنابراین، منابع نه تنها در سطح عملکرد که در سطح تأثیرات متقابل نیز تحلیل‌پذیرند.

سومین ویژگی، قابلیت این الگو در تحلیل تأثیر فشارهای بیرونی بر ساختار منابع است: تغییرات اقلیمی، سیاست‌گذاری‌های دولتی، جنگ، محدودیت‌های حقوقی یا ورود بازار، همگی می‌توانند منجر به جابه‌جایی منابع بین لایه‌ها یا حتی حذف و ظهور منابع جدید شوند. برای نمونه، برآوردهای سیاسی سیستم مرکزی با غارت یا کوچ در برخی جوامع باعث شده منابعی که پیشتر در مرکز نظام معیشتی بودند، به حاشیه رانده شوند و منابعی چون قاچاق یا اشتغال دولتی جایگزین آنها شود. این موضوع در نمونه شاه‌نوازی‌های بلوچستان یا یروک‌های ترکیه به خوبی مشاهده می‌شود.

چهارمین ویژگی، درون‌سازی عناصر جنسیتی، سیاسی و فرهنگی در الگو است: در بعضی از جوامع، منابع اقتصادی به‌واسطه نظام‌های قدرت، جنسیت و روابط خویشاوندی کنترل و تقسیم می‌شوند. بنابراین، تحلیل منابع بدون درک سازوکارهای فرهنگی و اجتماعی‌ای که آن‌ها را احاطه کرده، ناقص خواهد بود. به‌طور مثال، فروش شیر توسط زنان ماسایی نه تنها یک فعالیت مکمل اقتصادی برای خانوار است، بلکه نشان‌دهنده سهم زنان در کنترل منابع نیز هست. در همین راستا، در برخی جوامع عشایری، نجبا یا بیگ‌زادگان به‌واسطه جایگاه سیاسی و خویشاوندی خود، منابع کلیدی را کنترل می‌کنند یا از قدرت توزیع آنها بهره‌مند می‌شوند. این الگو با پذیرفتن این پیچیدگی‌ها، امکان تحلیل دقیق‌تر را فراهم می‌سازد.

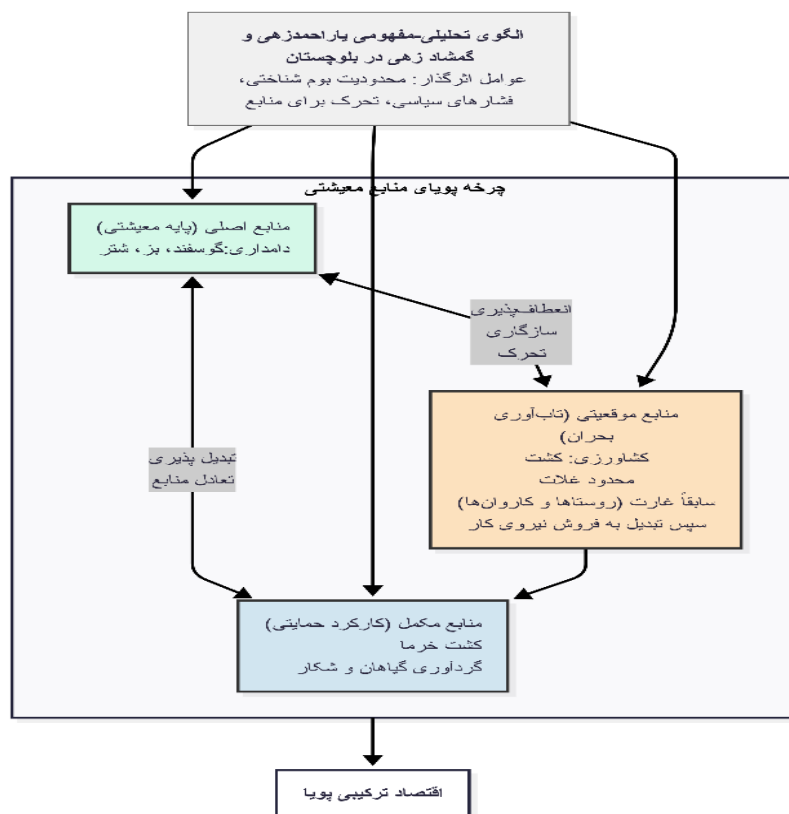


نمودار ۱: نمودار برهم کنش منابع

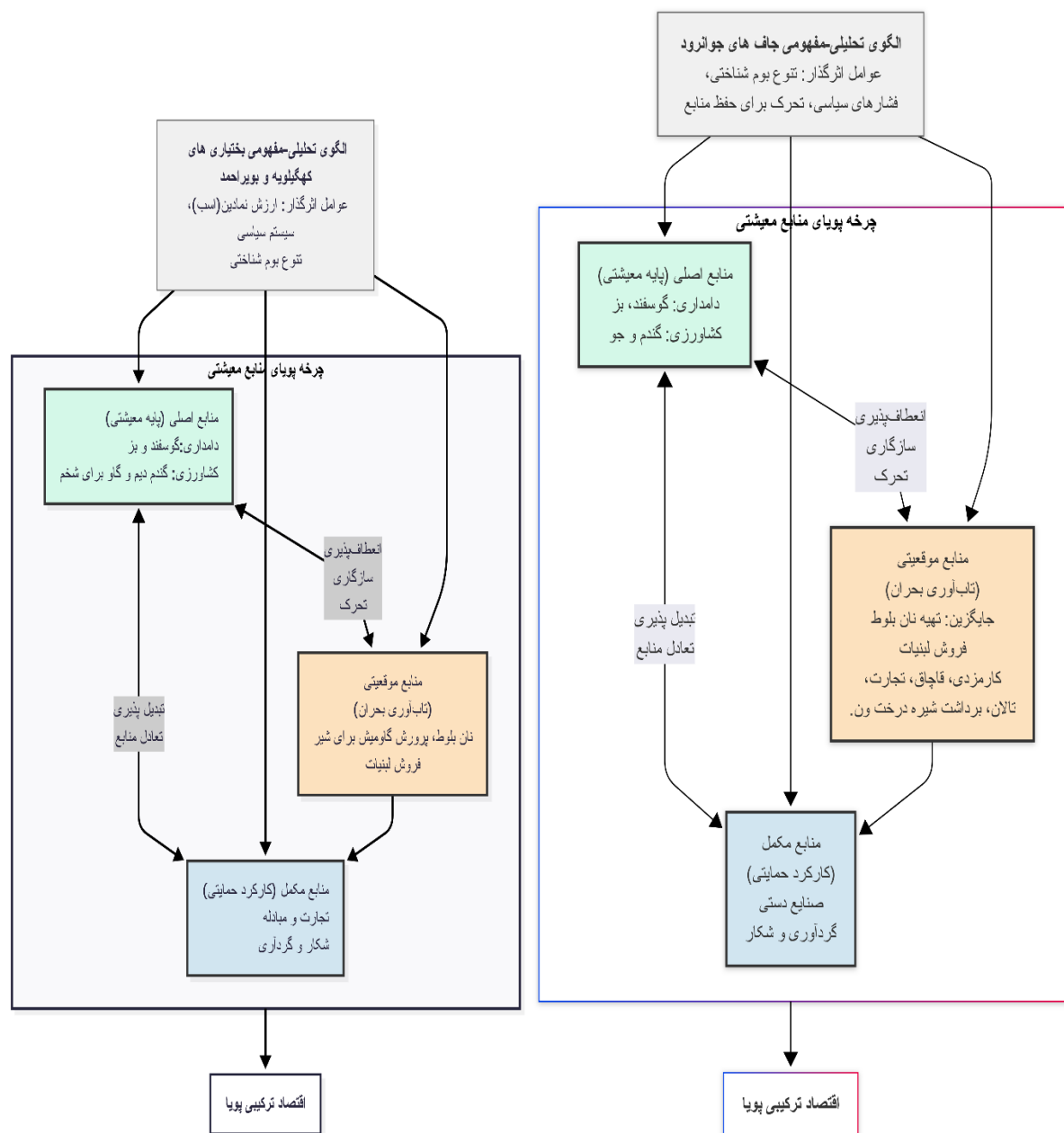
در بخش نموداری الگو، چیدمان سه لایه‌ای به گونه‌ای طراحی شده که مسیرهای رفت و برگشت میان لایه‌ها دوطرفه و انعطاف‌پذیر باشند. این بدان معناست که هر منبع می‌تواند بسته به شرایط، از یک لایه به لایه دیگر منتقل شود و بازگردد. گرچه در بیشتر نمونه جوامع جایجایی‌هایی که انجام شده است در لایه اول و سوم بوده است و بسیاری از منابع لایه مکمل یا حذف شده‌اند یا در همان لایه باقی مانده‌اند. اما درباره دو لایه دیگر برای نمونه، کشاورزی می‌تواند در زمان وفور، نقش اصلی داشته باشد و در دوران خشکسالی، یا کوچ اجباری به منبع مکمل تقلیل یابد و یا دامداری در صورت بروز محدودیت استفاده از مرتع، ممکن است از جایگاه اصلی به لایه موقعیتی انتقال یابد. همچنین، کارمزدی که ممکن است ابتدا تنها یک راه‌حل اضطراری باشد، در صورت تداوم و نهادینه‌شدن، می‌تواند جایگاه منبع اصلی را به خود اختصاص دهد. لازم به ذکر است که هر منبع، زمان‌مندی خاص خود را دارد؛ بنابراین تحلیل جایگاه منابع با در نظر گرفتن ریتم زمانی خاص آن‌ها، مانند چرخه‌های فصلی یا بحران‌محور طراحی شده است. در این چارچوب، منابع نه فقط به مثابه عناصر مادی، بلکه به عنوان حاملان معنا و منزلت نیز عمل می‌کنند؛ چنان‌که دام در بسیاری از جوامع، افزون بر کارکرد تغذیه‌ای، عملکرد نمادین در مناسک یا هویت به شمار می‌آید.

جدول ۱: مقایسه منابع و عوامل اثرگذار

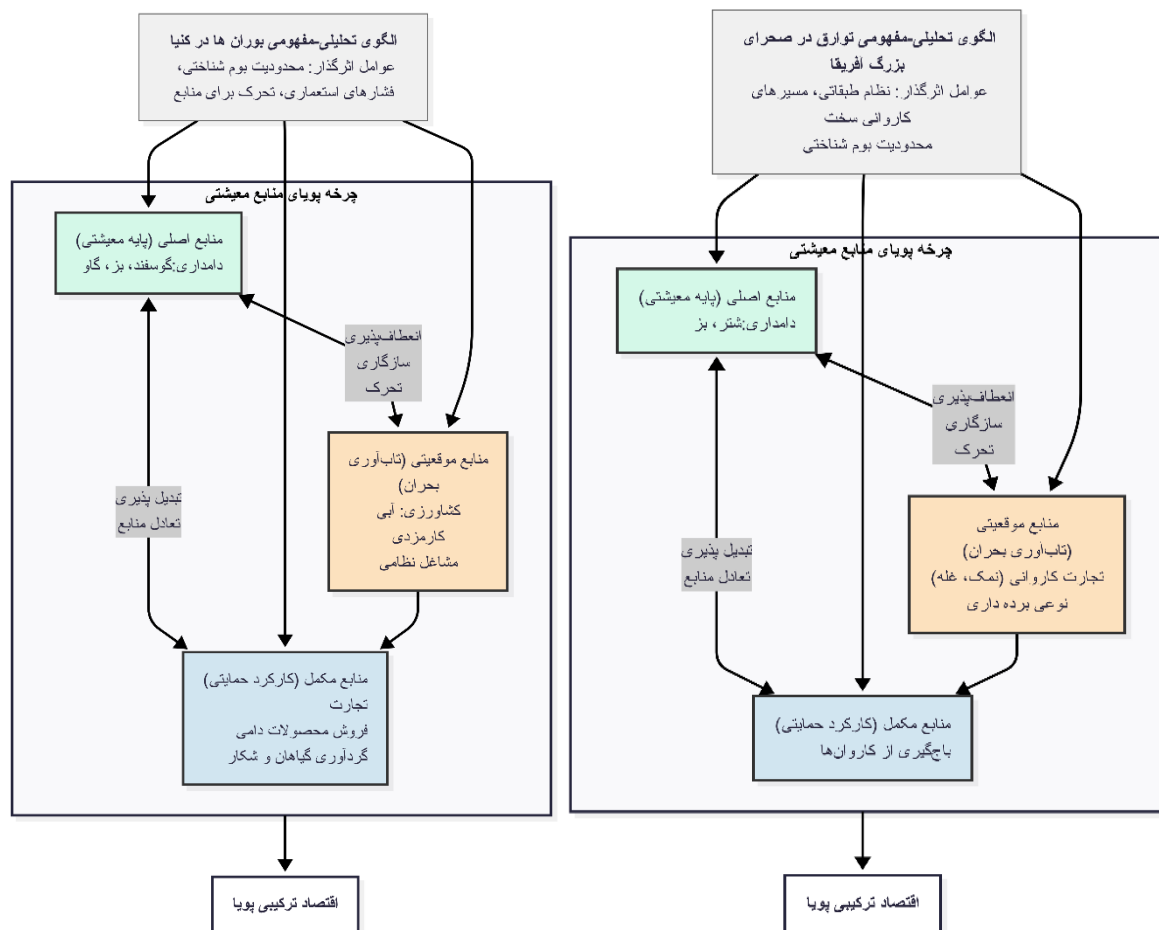
مؤلفه	یاراحمدزهی و گمشادزهی	جاف جوانرودی	بختیاری	بوران	توارق
عوامل اثرگذار	محدودیت بوم‌شناسی، فشار سیاسی	تنوع بوم‌شناسی، فشار سیاسی	ارزش نمادین (اسب)، سازمان سیاسی داخلی	محدودیت بوم‌شناسی، استعمار	نظام طبقاتی، مسیرهای کاروانی، برده‌داری
منابع اصلی	دامداری (گوسفند، بز، شتر)	دامداری + کشاورزی (گندم، جو)	دامداری + کشاورزی دیم	دامداری (گاو، گوسفند، بز)	دامداری (شتر، بز)
منابع موقعیتی	کشاورزی محدود، فروش نیروی کار	نان بلوط، فروش لبنیات، کار مزدی	نان بلوط، فروش لبنیات (ماسه)	کشاورزی آبی، مشاغل نظامی	برده‌داری، باجگیری
منابع مکمل	خرما، گیاهان، شکار	صنایع دستی، گردآوری	تجارت، شکار	تجارت، فروش دام	تجارت کاروانی



شکل ۱: الگوی تحلیلی- مفهومی یاراحمدزهی و گمشادزهی



شکل ۲: الگوی تحلیلی-مفهومی جاف و بختیاری



شکل ۳: الگوی تحلیلی-مفهومی بوران و توارق

در اشکال بالا، الگوی تحلیلی-مفهومی را در جامعه مورد مطالعه و چهار اجتماع دیگر آزموده‌ایم. برای مثال، در جامعه بختیاری، دامداری منبع اصلی است؛ در کنار آن، کشاورزی دیم و جمع‌آوری گیاهان به‌عنوان منابع مکمل عمل می‌کنند و کارمزدی یا استفاده از نان بلوط در شرایط بحرانی، جایگاه منبع موقعیتی و حتی جایگزین را دارند. در جامعه شاه‌نوازی که با اسکان اجباری و ممنوعیت غارت مواجه شده، غارت به‌عنوان منبع قدیمی حذف شده و منابع موقعیتی چون قاچاق و اشتغال دولتی اهمیت یافته‌اند. در میان جاف‌ها، کشاورزی و دامداری منبع اصلی است، دامداری و شکار به‌عنوان مکمل ایفای نقش می‌کنند، درحالی‌که کارمزدی و برداشت شیرهای درخت‌ون به منابع موقعیتی تبدیل شده‌اند که می‌تواند جایگاه آن در لایه‌ها تغییر کند. باید در نظر داشت که برهم‌کنش متقابل گاهی به نابودی بعضی منابع در منابع ترکیبی منجر می‌شود و این موضوع در تقابل‌های زمانی و امکان‌هایی باید سنجیده شود که در نظم اقتصادی یک منطقه خاص وجود دارد.

مقایسه تطبیقی بین چهار اجتماع (یاراحمدزهی و گمشادزهی، بختیاری، بوران و توارق) با جاف‌های جوانرود نشان می‌دهد که اگرچه ساختارهای اکولوژیک و سیاسی متفاوتی بر هر یک از این جوامع حاکم است، اما الگوهای منابع ترکیبی مشترکی در آن‌ها دیده می‌شود. همه این جوامع به نوعی اقتصاد ترکیبی متکی‌اند که دامداری را با فعالیت‌های مکمل همچون شکار، صنایع دستی یا

تجارت پیوند می‌دهد. در عین حال، هر جامعه متناسب با محیط طبیعی خود از راهبردهای خاص بهره می‌گیرد: در مناطق کوهستانی (جوانرود، کهگیلویه و بویراحمد) تنوع منابع غذایی و طبیعی بیشتر است، در حالی که در مناطق خشک‌تر (بلوچستان، توارق) تحرک بالا و وابستگی به دام‌های دیگری اهمیت می‌یابد. ویژگی‌هایی مانند تنوع کار، تحرک منطقه‌ای و انعطاف در ترکیب منابع، پایه‌های انعطاف و مقاومت اقتصادی این جوامع را برمی‌سازند. با این حال، تفاوت‌های قابل توجهی در نوع منابع موقعیتی و نحوه پاسخ به بحران‌ها مشهود است. جوانرود و کهگیلویه و بویراحمد، با اتکا بر منابع طبیعی مانند نان بلوط یا شیرهی درخت ون، انعطاف‌پذیری بیشتری از خود نشان می‌دهند و کمتر به راهکارهای تنش‌زا روی می‌آورند. در مقابل، راهکارهای اجتماعی خاص مانند باج‌گیری یا غارت که در برابر تغییرات سیاسی آسیب‌پذیرتر است تکیه خواهند شد. بنابراین، نوع منبع موقعیتی بازتابی از موقعیت سیاسی و تاریخی آن جامعه نیز هست.

با وجود اشتراک در به‌کارگیری دآمداری به‌عنوان پایه معیشتی و تکیه بر تحرک و سازگاری برای مقابله با چالش‌ها، جوامع مذکور در استراتژی‌های تاب‌آوری و ترکیب منابع تفاوت‌های چشمگیری نشان می‌دهند. یاراحمدزهی و گمشادزهی و توارق، هر دو در محیط‌های کم‌منبع و تحت فشار، به مکانیزم‌های بحران‌محور متکی‌اند: بلوچستان با تبدیل تاریخی غارت به فروش نیروی کار، و توارق با اتکا به نظام‌های استثماری مانند برده‌داری و باجگیری از کاروان‌ها. در مقابل، جاف‌ها و بختیاری‌ها با بهره‌گیری از تنوع اکولوژیک؛ ترکیب دآمداری، کشت گندم و جو، نگهداری و فروش صنایع‌دستی، و حتی استفاده از بلوط در بحران‌ها، انعطاف‌پذیری پیچیده‌تری ایجاد کرده‌اند. بختیاری‌ها نیز با پیوند با بازار و مبادله، الگوی تاب‌آوری پایداری را خلق کرده‌اند. همچنین عوامل سیاسی و اجتماعی نقشی تعیین‌کننده دارند: فشارهای خارجی به احمدزهی‌ها و گمشادزهی‌ها و جاف‌ها به تحرک اجباری انجامیده، ساختار طبقاتی توارق تاب‌آوری را به قیمت نابرابری حفظ کرده، و نظام ریاست در میان بختیاری‌ها تسهیل‌گر تجارت بوده است.

نتیجه تحلیلی الگو این است که پژوهشگر می‌تواند جایگاه منابع را در طول زمان، با در نظر گرفتن زمینه‌های تاریخی، محیطی و اجتماعی تحلیل کند. همچنین، این الگو برای درک فشارهای سیاسی یا محیطی از طریق جابه‌جایی منابع در لایه‌ها مناسب است. برای مثال، وقتی شکار در یک منطقه به دلیل تغییرات قانونی یا نابودی زیست‌بوم حذف می‌شود، می‌توان روند جابجایی آن را تا حذف شدن یا بازتعریف مجدد پی‌گرفت. از سوی دیگر، الگو این امکان را فراهم می‌آورد تا الگوهای مشابه میان جوامع ناهمسان را تشخیص دهد؛ یعنی با وجود تفاوت‌های فرهنگی، زبانی یا سیاسی، می‌توان با مقایسه چیدمان منابع در سه لایه، عناصری از تطبیق، انعطاف و مقاومت را در نظام‌های معیشتی بازسازی کرد. در نهایت، تنوع منابع در میان جاف‌ها و تجارت در میان بختیاری‌ها، در مقایسه با بعضی راهکارهای انقباضی بلوچستان و توارق، الگوهای مقاوم‌تری را پدید آورده‌اند. الگو تحلیلی-مفهومی با سیالیت سه لایه‌ای خود می‌تواند در فهم پویایی‌های اقتصاد و انعطاف‌پذیری معیشت در برابر بحران نیز کاربرد تحلیلی داشته باشد. از این‌رو این الگو، پلی است میان نظریه انسان‌شناختی و کاربرد تحلیلی از پیچیدگی میان جوامع چندمنبعی کوچ‌نشین، دامدار و دهقان و درک تحولات و تغییرات اجتماعی و اقتصادی در این جوامع.

نتیجه‌گیری

مطالعه‌ی نظام‌های معیشتی در جوامع کوچ‌نشین، دامدار و دهقان مانند منطقه‌ی جوانرود، ما را با پیچیدگی‌هایی مواجه می‌سازد که در چارچوب‌های کلاسیک؛ از جمله تمایزهای بین کشاورز، دامدار، عشایر یا کوچ‌نشین، به‌سادگی قابل تحلیل نیستند. مقاله‌ی حاضر با تکیه بر یک الگوی تحلیلی-مفهومی سه لایه، تلاش کرده است از الگوهای طبقه‌بندی‌شده، ایستا و ذات‌گرایانه عبور کرده و چشم‌اندازی موقعیت‌محور، انعطاف‌پذیر و بافت‌مند از معیشت ترسیم کند. در این الگو، منابع معیشتی در سه لایه‌ی مفهومی اصلی،

مکمل و موقعیتی سازمان می‌یابند؛ اما آنچه بنیاد این تقسیم‌بندی است، نه ماهیت ازپیش‌تعیین‌شده‌ی منابع، بلکه نسبت‌های پویا و زمینه‌مند آن‌هاست.

در این چارچوب، منابع اصلی معمولاً با دسترسی محدود و کنترل‌شده همراه‌اند، و اغلب در قانون نظام خویشاوندی، مالکیت و روابط سیاسی قرار دارند. این منابع، علاوه بر ارزش اقتصادی، حامل منزلت اجتماعی، اقتدار مردانه، و قدرت نمادین‌اند. در مقابل، منابع مکمل به‌ویژه در اختیار کنش‌گران فرودست، همچون زنان و کودکان قرار می‌گیرند و امکانی برای بروز عاملیت و بازتعریف نقش‌های جنسیتی را فراهم می‌کنند. منابع موقعیتی نیز در موقعیت‌های بحرانی مانند مهاجرت، تغییرات بوم‌شناختی، خشکسالی یا فروپاشی سیاسی فعال می‌شوند و نشانگر نوعی تغییر ساختاری در الگوهای معیشت‌اند.

این الگو توانایی بازشناسی و تحلیل چرخش منابع در طول زمان و در بافتارهای متفاوت را در خود دارد. یک منبع ممکن است در یک دوره یا موقعیت مکانی خاص در جایگاه اصلی قرار گیرد، و سپس با تغییر شرایط زیست‌محیطی، سیاسی یا بازار، به نقش مکمل یا جایگزین تنزل یابد. به عبارت دیگر، منابع نه اشیائی ثابت، بلکه موجودیت‌های موقعیتی‌اند که بسته به ترکیب عوامل قدرت، جنسیت، زیست‌بوم و تاریخ، معنا و جایگاه متفاوتی پیدا می‌کنند. همین پویایی است که امکان تحلیل تطبیقی درونی، و نه صرفاً دسته‌بندی بیرونی جوامع را ممکن می‌سازد. بر این مبنا، مفهوم کوچ‌نشینی نیز از حالت یک «نوع جامعه» به یک «منطق مواجهه با منابع» تعبیرپذیر می‌شود و کوچ‌نشینی را شکلی از سازمان‌یابی اقتصادی-اجتماعی تصویر می‌کند که در آن منابع، موقتی، متحرک و وابسته به بافت عمل می‌کنند. به همین ترتیب، جوامع چندمنبعی به مثابه موقعیتی شناور، در بین قدرت‌ها، منابع و ساختارها ظاهر می‌شوند؛ جایی که تنوع، تلفیق و چرخش منابع، ضرورت بقا و تاب‌آوری را برای ایشان به ارمغان می‌آورد. تنوع نیز در این الگو به عنوان آرایش‌های پویا و در حال تغییر منابع تفسیر می‌شود؛ آرایش‌هایی که به این اجتماعات اجازه می‌دهد با موقعیت‌های جدید، واکنش‌های خلاقانه و مقاومتی نشان دهند.

در نهایت، ارزش این الگو در ارائه‌ی دسته‌بندی جدیدی از جوامع نیست، بلکه در امکان‌پذیر ساختن تحلیلی انعطاف‌پذیر و چندبُعدی از اقتصادهای محلی نهفته است. این الگو سعی دارد ابزار مفهومی را در اختیار پژوهش‌گر قرار دهد تا به جای جستجوی پاسخ در قالب‌های کلاسیک، به کشف منطق درونی اقتصاد، پویایی منابع و رابطه‌ی ساختاری آن‌ها با قدرت، زیست‌بوم، جنسیت و تاریخ بپردازد. بدین ترتیب، اقتصاد در این الگو یک فرآیند دائماً بازآرایی‌شونده و یک میدان سیال از نسبت‌های معیشتی متغیر است.

منابع

- حسین‌زاده، محمد (۱۳۷۷). تاریخچه جوانرود. کرمانشاه: انتشارات طاق بستان.
- جاف، حسن (۲۰۱۲). تاریخ جاف. اربیل: انتشارات آراس.
- سلطانی، محمدعلی (۱۳۷۴). جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان، ایلات و طوایف کرمانشاهان؛ ج. ۳ و ۲. تهران: موسسه فرهنگی نشر سها.
- میراحمدی، فریدون (۱۳۸۹). جوانرود در گذر تاریخ. کردستان: انتشارات گوران.

- Ahmad, Y. (1998). The socio-economics of pastoralism: A commentary on changing techniques and strategies for livestock management (Working Paper No. 121). Overseas Development Institute (ODI).
- Ahmed, A. S. (1981). Nomadism as ideological expression: The case of the Gomal nomads. Nomadic Peoples Newsletter, (9), 5–11.
- Ahmed, A. G. M. (1973). Tribal and sedentary elites: a bridge between two communities. In C. Nelson (Ed.), The Desert and the Sown (pp. 75-96). Institute of International Studies.
- Amitai, R., & Biran, M. (Eds.). (2015). Nomads as agents of cultural change: The Mongols and their legacy. University of Hawaii Press.

- Ansari-Renani, H. R., Rischkowsky, B., Mueller, J. P., Seyed Momen, S. M., & Moradi, S. (2017). Nomadic pastoralism in southern Iran. *Pastoralism*, 7 (1), 1–15.
- Barth, F. (2009). *Nomads of South Persia: The Basseri tribe of the Khamseh Confederacy*. Spaight Press. (Original work published 1961)
- _____. (1953). Principles of social organization in Southern Kurdistan. *Universitets Etnografiske Museum*.
- _____. (1956). Ecologic relationships of ethnic groups in Swat, North Pakistan. *American Anthropologist*, 58 (6), 1079–1089.
- Bates, D. G. (1980). Yörük settlement in southeast Turkey. In P. C. Salzman (Ed.), *When nomads settle: Processes of sedentarization as adaptation and response* (pp. 124–139). New York: Praeger.
- _____. (1971). The role of the state in peasant-nomad mutualism. *Anthropological Quarterly*, 44 (3), 109–131.
- Bates, D. G., & Lees, S. H. (1977). The role of exchange in productive specialization: The Yörüks of southeastern Turkey. *American Anthropologist*, 79 (4), 824–841.
- Beck, L. (2014). *Nomads in postrevolutionary Iran: The Qashqa'i in an era of change*. Routledge.
- _____. (1978). Women among Qashqa'i Nomadic Pastoralists in Iran. In L. Beck & N. Keddie (Eds.), *Women in the Muslim World* (pp. 351–373). Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Berman, C. (2023). What is a resource? Representing Eurasia's pastoral/nomadic development history in the IPBES framework for reconceptualised resource meanings. *Journal of Eurasian Studies*, 15(2), 140–152.
- Bhattacharjee, S. (2021). Environmental Resources, Traditional Economic Organization and Its Role in the Empowerment of Marginal Tribal Women. *Contemporary Voice of Dalit*, 13(1), 95–104.
- Bradburd, D. (1989). Producing Their Fates: Why Poor Basseri Settled but Poor Komachi and Yomut Did Not. *American Ethnologist* 16 (3): 502–517.
- _____. (1990). *Ambiguous Relations: Kin, Class, and Conflict among komanchi Pastoralists*. Washington D.C and London: Smithsonian Institution Press.
- Dawdy, S. L. (2008). Review of *Practicing Ethnohistory: Mining Archives, Hearing Testimony, Constructing Narrative*, by P. Galloway. *Louisiana History*, 49(2), 231–234.
- Digard, J.-P. (2002). The Bakhtiari. In R. Tapper & J. Thompson (Eds.), *The nomadic peoples of Iran* (pp. 48–89). Azimuth Editions.
- Dyson-Hudson, R., & Dyson-Hudson, N. (1980). Nomadic pastoralism. *Annual Review of Anthropology*, 9, 15–61.
- Carmack, R. M. (1971). Ethnography and ethnohistory: Their application in Middle American studies. *Ethnohistory*, 18(2), 127–145.
- Fan, M., Li, W., Zhang, C., & Li, L. (2014). Impacts of nomad sedentarization on social and ecological systems at multiple scales in Xinjiang Uyghur Autonomous Region, China. *AMBIO*, 43 (5), 673–686.
- Fazel, G. R. (1977). Social and political status of women among pastoral nomads: the Boyr Ahmad of southwest Iran. *Anthropological Quarterly*, 50 (2), 77–90.
- Fratkin, E., Galvin, K. A., & Roth, E. A. (Eds.). (1994). *African pastoralist systems: An integrated approach*. Lynne Rienner Publishers.
- Galaty, J. G. (2010). *Territorialising ethnicity: The political ecology of pastoralism in northern Kenya and southern Ethiopia* (Working Paper No. 121). Rift Valley Institute.
- Galaty, J. G., Aronson, D. R., Salzman, P. C., & Chouinard, A. (Eds.). (1981). *The future of pastoral peoples: Proceedings of a conference held in Nairobi, Kenya, 4–8 August 1980*. International Development Research Centre.
- Galaty, J. G., & Salzman, P. C. (Eds.). (1981). *Change and development in nomadic and pastoral societies* (Vol. 33). Brill.
- Galloway, P. (2006). *Practicing ethnohistory: Mining archives, hearing testimony, constructing narrative*. University of Nebraska Press.
- Garthwaite, G. R. (1978). Pastoral nomadism and tribal power. *Iranian Studies*, 11 (1–4).
- Gilbert, A. S. (1983). On the origins of specialized nomadic pastoralism in western Iran. *World Archaeology*, 15(1), 105–119.
- Goldschmidt, W. (1971). Independence as an element in pastoral social systems. *Anthropological Quarterly*, 44(3), 132–142.

- _____. (1979). A general model for pastoral social systems. In R. H. Beidelman (Ed.), *The development of pastoral nomadism* (pp. 15–28). Academic Press.
- Hole, F. (1978). Pastoral nomadism in western Iran. In R. A. Gould (Ed.), *Explorations in ethnoarchaeology* (pp. 127–167). University of New Mexico Press.
- Hosseinzadeh, M. (1998). *History of Javanrud*. Kermanshah: Tagh Bostan Publications. (in Persian)
- Huang, J. (2009). *Tribeswomen of Iran: Weaving memories among Qashqa'i nomads*. I.B. Tauris.
- Hutchinson, S. E. (1996). *Nuer dilemmas: Coping with money, war, and the state*. University of California Press.
- Humphrey, C., & Sneath, D. A. (1999). *The end of nomadism? Society, state, and the environment in Inner Asia*. Duke University Press.
- Irons, W. G. (1972). *Perspectives on nomadism*. Brill.
- _____. (1974). *Nomadism as a Political Adaptation: The Case of the Yomut Turkmen*.
- Jaf, H. (2012). *History of the Jaf. Erbil: Aras Publications. (in Persian)*
- American Ethnologist (4, Uses of Ethnohistory in Ethnographic Analysis): 635–658.
- Khazanov, A. M. (1994). *Nomads and the outside world* (J. Crookenden, Trans., 2nd ed.). University of Wisconsin Press.
- Leach, E. (1940). *Social and Economic Organization of the Rowanduz Kurds* (1st ed.). Routledge.
- Lees, S. H., & Bates, D. G. (1974). The origins of specialized nomadic pastoralism: A systemic model. *American Antiquity*, 39 (2), 187–193.
- Kaplan, B. A. (Ed.). (1991). *Anthropological studies of human fertility*. Clarendon Press.
- Keddie (Eds.), *Women in the Muslim World* (pp. 351–373). Harvard University Press.
- Kroeber, A. L. (1948). *Anthropology*. Harcourt, Brace.
- Medick, H. (1996). Quo vadis Historische Anthropologie? *Geschichtsforschung zwischen Historischer Kulturwissenschaft und Mikro-Historie. Historische Anthropologie*, 4(1), 3–27.
- Mirahmadi, F. (2010). *Javanrud in the course of history*. Kurdistan: Goran Publications. (in Persian)
- Marshall, M. (1994). Engaging history: Historical ethnography and ethnology. *American Anthropologist*, 96(4), 972–978.
- Moradi, M., Shabanali Fami, H., Barati, A. A., Schneider, F., Aramyan, L. H., & Salehi Mohammadi, R. (2024). Investigating the potential effects of food waste reduction interventions within the leafy vegetable supply chain in Kermanshah Province, Iran. *Agriculture*, 14 (12), 2344.
- Myres, J. L. (1941). Nomadism. *Journal of the Royal Anthropological Institute*, 71 (1/2), 19–42.
- Nassef, M., Anderson, S., & Hesse, C. (2009). Pastoralism and climate change: Enabling adaptive capacity. *International Institute for Environment and Development*.
- Oba, G. (2013). *Nomads in the shadows of empires: Contexts, conflicts and accommodation* (Vol. 1). Brill.
- Pastner, S. (1971). Ideological aspects of nomad-sedentary contact: A case from southern Baluchistan. *Anthropological Quarterly*, 44 (3), 173–184.
- Pimentel, D., Terhune, E. C., Dyson-Hudson, R., & Rochereau, A. (1976). Effects on food and energy resources. *Science*, 194 (4261), 149–155.
- Potts, D. T. (2014). *Nomadism in Iran: From antiquity to the modern era*. Oxford University Press.
- Salzman, P. C. (1971). Movement and resource extraction among pastoral nomads: The case of the Shah Nawazi Baluch. *Anthropological Quarterly*, 44 (3), 185–197.
- _____. (1972). Multi-Resource Nomadism in Iranian Baluchistan. In W. Irons & N. Dyson-Hudson (Eds.), *Perspectives on Nomadism* (pp. 60–68). Brill.
- _____. (1980a). When nomads settle: Processes of sedentarization as adaptation and response. Praeger.
- _____. (1980b). IS “NOMADISM” A USEFUL CONCEPT? *Nomadic Peoples*, 6, 1–7.
- _____. (Ed.). (1980). *When nomads settle: Processes of sedentarization as adaptation and response*. Praeger Publishers.
- _____. (1978). Ideology and change in Middle Eastern tribal societies. *Man*, 13 (4), 618–637.
- _____. (2002). Pastoral nomads: Some general observations. In G. M. Foster (Ed.), *Pastoralism in the modern world* (pp. 13–24). *International Monographs in Prehistory*.
- _____. (2004). *Pastoralists: Equality, hierarchy, and the state*. Routledge.
- Spooner, B. (1964). Kūch u Balūch and Ichthyophagi. *Iran*, 2, 53–67.

- _____. (1971). Towards a generative model of nomadism. *Man*, 6 (2), 247–266.
- _____. (1973). The cultural ecology of pastoral nomads (No. 45). Addison-Wesley Publishing Company.
- Smith, S. E. (1978). The environmental adaptation of nomads in the West African Sahel: A key to understanding prehistoric pastoralists. In A. M. Khazanov & G. R. D. King (Eds.), *The nomadic alternative: Modes and models of interaction in the African-Asian deserts and steppes* (pp. 75–96). Mouton.
- Soltani, M. A. (1995). Historical geography and comprehensive history of Kermanshah, *tribes and confederations of Kermanshah* (Vols. 2–3). Tehran: Soha Cultural Publishing Institute. (*in Persian*)
- Sturtevant, W. C. (1966). Anthropology, history, and ethnohistory. *Ethnohistory*, 13(1/2), 1–51.
- Stenning, D. J. (1959). *Savannah nomads: A study of the Wodaabe pastoral Fulani*. Oxford University Press.
- Tapper, R. (1966). *Black sheep and white lambs: Nomads and villagers in the Middle East*. Routledge & Kegan Paul.
- _____. (1997). *Frontier nomads of Iran: A political and social history of the Shahsevan*. Cambridge University Press.
- Tapper, R., & Thompson, J. (Eds.). (2002). *The nomadic peoples of Iran* (N. Kasravi, Photographer). Azimuth Editions.
- Thomas, R. B. (1976). Energy flow at high altitude. In P. T. Baker & M. A. Little (Eds.), *Man in the Andes: A multidisciplinary study of high-altitude Quechua* (pp. 379–404). Dowden, Hutchinson & Ross.
- Watson, D. J., & van Binsbergen, J. (2006). *Life beyond pastoralism: Livelihood diversification opportunities for pastoralists in Turkana District, Kenya* (ILRI Report No. 3). International Livestock Research Institute.
- Yalçın-Heckmann, L. (1991). *Tribe and kinship among the Kurds*. Peter Lang.